

طی مراسمی با حضور فرماندار و اعضای شورای تأمین و سایر مقامات محلی، اکبر عبدالله پور بعنوان رئیس جدید دادرسی نظامی ناحیه خوی معرفی شد.

عبدالله پور هشت سال در اردبیل به عنوان دادیار با اجرای احکام و قضایی ناظر زندان و رئیس دادگاه نظامی اردبیل بود.

در این مراسم از فعالیت های محمد رضا موسوی اقدم که برای راه اندازی مجموعه قضایی تازه تأسیس دادرسی نظامی خوی رحنات زیادی کشیده بود تقدیر و تشکر شد.

دادرسی نظامی خوی به پرونده های نیروهای نظامی در شمال استان شامل شهرستان های سلماس، خوی، جاپاره، پلدشت، شوط، جالدران و ماکو رسیدگی خواهد کرد.

نگاه ابزاری به اقوام در زمان انتخابات

نماینده مردم بوکان در مجلس شورای اسلامی با اشاره به پیاپی اقوام ریاست جمهوری و عدم اجرای آن طی هشت سال گذشته گفت: نگاه ابزاری به اقوام آنها را بدین کرده است.

انور حبیب زاده در صحن علنی مجلس به مطالبات اقلیت های زبانی و مذهبی پرداخت و گفت: تشکیل شدن ایران از اقلیت های زبانی و مذهبی مختلف و متعدد یک واقعیت انکار ناپذیر است و این اقلیت ها خود را ایرانی تر از هر ایرانی می دانند و دارای مطالباتی دقیق و شفافیتی هستند.

نماینده بوکان در مجلس شورای اسلامی ضمن آنکه از کاندیداهای این دوره از انتخابات خواست تصویری منطبق بر واقعیت از شرایط کشور داشته باشند، افزود: اقلیت های زبانی و مذهبی ایران سالهاست مطالبات خود را فریاد می زند اما فقط در زمان انتخابات و با هدف جمع کردن رای این مطالبات شنیده شده است.

حبیب زاده گفت: نگاه ابزاری به اقوام آنها را بدین کرده است. اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی، به کارگیری نیروهای شایسته اهل سنت و کرد در پست های بالای مدیریتی بخشی از این مطالبات است که هنوز اجرا نشده است.

او در ادامه مرزها را فرصتی برای توسعه مناطق مرزی، صادرات کالا های ایرانی و تبادل فرهنگی دانست و گفت: داشتن نگاه تهدید به مرزها، سبب فراری شدن سرمایه بخش خصوصی و عدم هزینه کردن اعتبارات عمرانی در این نقاط مرزی شده است و نتیجه این وضعیت توسعه نیافتگی مناطق مرزی است.

انتصاب دبیر جدید شورای عالی مناطق آزاد

پس از حاشیه های فراوان پیرامون بازنشستگی مرتضی بانک دبیر شورای عالی مناطق آزاد و ویژه اقتصادی، روابط عمومی این دبیرخانه اطلاعیه ای اعلام کرده بود: «به دنبال صدور حکم بازنشستگی جناب آقای مرتضی بانک مشاور رئیس جمهور و دبیر شوراهای مناطق آزاد و ویژه اقتصادی به تشخیص ریاست محترم جمهوری و حسب استیذان ایشان از مقام معظم رهبری (مدظله العالی) و موافقت معظم له، بازگشت به کار ایشان تا پایان دوره دولت دوازدهم ابلاغ و فرصت ادامه خدمتگزاری به نظام جمهوری اسلامی برای ایشان میسر شد.

و نهایتاً اعتراض هفته نامه آوای ماکو که در شماره ۵۷۶ تحت عنوان: بازگشت به کار مشاور رئیس جمهور و دبیر شورای عالی مناطق آزاد کشور چگونه صادر شد؟ و یادکر مطلبی: «واقعا

سیستم مدیریتی کشور از چه الگوهای پیروی می کند برای همگان مجهول است! در کشوری در عرض یک روز ۵ وزیر جابجا می شود در کشور ما برای یک نفر نمی تواند جایگزین پیدا کنند و برای باقی ماندن یک مدیر حتی به رهبری معظم انقلاب اسلامی هم متوسل و از آن جایگاه هزینه می کند... نهایتاً منجر به تعیین دبیر عالی شورای عالی مناطق آزاد در سه ماه عمر دولت بود. در حکم وزیر امور اقتصادی و دارایی خطاب به «حمیدرضا مومنی از ندر یانی» آمده است:

«نظر به تخصص، دانش و توانمندی های ارزنده جنابعالی و در اجرای مفاد تبصره ماده (۲۳) قانون برنامه ۵ ساله ششم توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جمهوری اسلامی ایران به موجب این حکم به سمت دبیر شوراهای مناطق آزاد تجاری - صنعتی و ویژه اقتصادی منصوب می شوید.

با توجه به نقش کلیدی مناطق آزاد تجاری - صنعتی و ویژه اقتصادی در رشد و توسعه اقتصادی کشور، اجرای برنامه های دولت دوازدهم و تولید و اشتغال، امید است با اتکال به خداوند متعال و با همکاری مدیران مناطق آزاد و کارشناسان و صاحب نظران این حوزه در ایفای وظایف و پیشبرد اهداف عالیه نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و شورای یاد شده موفق و مؤید باشید. توفیق و سربلندی شما را در تقویت عزت و اقتدار نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران و انجام وظایف محوله از خداوند منان مسئلت می نمایم.» از مهمترین سوابق کاری «حمیدرضا مومنی از ندر یانی» می توان به «معاونت برنامه ریزی و اداری مالی استانداری خراسان»، «مشاور استانداران همدان و خراسان رضوی»، «مدیر کل امور اقتصادی استانداری های وزارت کشور»، «مدیرعامل شرکت کویر تاپر» و «ریاست هیات مدیره و مدیرعامل سازمان منطقه آزاد قشم» اشاره کرد.

وی در ۲۹ دی از یک سوء قصد مسلحانه در قشم جان سالم به در

به خودتان قول بدهید. هیچوقت به امید تغییر دادن کسی با او وارد زندگی مشترک نشوید.

اتفاق تفاهم نامه حذف مدارس کانکسی روستاهای منطقه آزاد ماکو

حذف مدارس کانکسی منطقه آزاد ماکو باز هم کلید خورد

منظور مشارکت در احداث و تکمیل ۲۵ مدرسه جایگزین مدارس کانکسی روستای واقع در منطقه آزاد ماکو در مدت یکسال منعقد شد. با امضای این تفاهم نامه بلافاصله انتخاب پیمانکاران از طریق سازمان توسع سازی مدارس صورت می گیرد و پیش بینی می شود ظرف ۴۵ روز آتی پیمانکاران ذیصلاح انتخاب و عملیات اجرایی مربوط شروع شود.

گفتنی است از زمان تشکیل سازمان منطقه آزاد ماکو و مساعدت های ۴ میلیارد تومانی منطقه آزاد برای بهبود وضعیت آموزشی در این منطقه، این تفاهم نامه برای بار چندم است که مطرح میشود و امید است حداقل آخرین تفاهم نامه در حذف مدارس کانکسی در منطقه آزاد ماکو باشد.

آموزشی و بهداشتی و درمانی به سطح استاندارد در کنار تقویت و گسترش تولید و سرمایه گذاری های اقتصادی با جدیت در دستور کار سازمان منطقه آزاد ماکو می باشد.

لازم به ذکر است این تفاهم نامه به

درای مدارس و کلاسهای کانکسی هستند و به سرعت باید جایگزین شوند.

محمد رضا عبدالرحیمی با اشاره به



اهمیت ایجاد فضاهای آموزشی مطلوب برای آموزش و تربیت دانش آموزان نیازمند جایگزینی مدارس کانکسی با مدرسه جدید است افزود: ۱۳ روستا در شهرستان ماکو، ۴ روستا در شهرستان شوط و ۱۰ روستا در شهرستان پلدشت

منطقه آزاد دیگر سایر پایگاه های خیری و تشریفات رسمی از اخبار سازمان مطلع

آنهم اگر شرایط مدیر عامل خوب باشد یا تحلیل هزینه های غیرنظران متعددی را



دعوت و بابت اینهمه بی اطلاع ماندن از اخبار سازمان و یا انعکاس خبرهای تولیدی تقدیر می کنند

نیوده و از فعل و انفعالات آن بی خبرند میگویند اینکه اخبار توسط همان پایگاه و بشکل دلخواه منعکس شده و سالی یکبار

وزیر آموزش و پرورش در ارومیه:

ارتقای کیفی آموزش در دوران کرونا با جدیت بیشتری دنبال شد

دهد، دغدغه اصلی وزارتخانه — برای محور معطوف است.



محسن حاجی میرزایی وزیر آموزش و پرورش برای بررسی وضعیت آموزشی آذربایجان غربی و حضور در چندین مورد افتتاح مدرسه و کلنگ زنی آنها، گفت و گو با معلمان و دانش آموزان و شرکت در شورای معاونان و شورای آموزش و پرورش روز پنجشنبه به این استان سفر کرده است.

حاجی میرزایی افزود: هشت هزار نیروی جدید پارسل در حوزه پرورشی به کار گرفته شد که این امر نشان می

توبدای - غفار همتی - علی حسن اقدم - ابراهیم آذر جنگانلو - مجید یوسفیان جنگانلو - عبدالله سهیلی جنگانلو - عمران شفیع زاده - علی میرزایی جنگانلو - رضا حاتم - جعفر عطی - محمدحضر - بهروز پور حسن - ابراهیم محمدی بازرگان - خسرو افراد

نامزدهای ثبت نام شوراهای اسلامی شهر ماکو ۵۸ نفر:

حسین احمادی - حسین فویدل - توحید قلی زاده - کاوه پینه دوزی - رمضان دانشیار - افشین یوسف پور - مجید اسماعیلی - هادی ابراهیم زاده دانالوئی - محمدحیدرزاده - بهنام رستم زاده - اندیز بنالی - حجت پام - حمید ابخیز - روح الله ثانی - ناصر طجلو - خیام احمدی - حسن هاشم زاده سنگر - محمد همت زاده - سیمین درخشان هوره - احمد آیرملو - واحد ولی زاده - رفیع نصیری قناتی - نگین بیات ماکو - بهزاد علیقلی پور - عزیز برگ نی - امین الله وردی پور - امیر اکبری امین حسین زاده رندی - اسماعیل حسین پور - بهنام قاسم زاده علی جلالی نژاد جعفر خلیلی - حاتم قهرمان زاده - علی اسماعیل زاده - لیل مصطفی زاده - عبدالعزیز جلالی نژاد - محمد لونودش جنگانلو - مهدی سلیمانی - حامد عبدالله نژاد - علی علی نژاد - وحید رندی - سید سعید حسینی سنگر - سیروس فتح الله زاده - وحید زینال زاده - اسلام پورقنبر - حجت الله محمدزاده ماکویی - محمدامین اسمعیل زاده - واحد دانش زاده - مصطفی رضایی - حسن صفری - سیدجواد موسوی - فرهود گلمرادی - عزیز اسماعیل زاده - مسعود قربانزاده - پیمان حسین زادگان - وحید توری اقدم - جعفر بایرام زاده - علی اسکندری

سعید محمد تخلف کرد و از قرارگاه خاتم جدا شد

سردار جوانی معاون سیاسی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی با بیان اینکه سپاه به جد با ورود پاسداران به عرصه انتخابات بدون طی مراحل قانونی مخالف است، گفت: منکف کردن سعید محمد از مسئولیت فرماندهی قرارگاه سازندگی خاتم به دلیل همین تخلف و رعایت نکردن مقررات از سوی ایشان بوده است.

جدال توییتری مشاور روحانی و محسن رضایی بر سر دولت انقلابی

دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام، توییتری درباره جوانان زد که با پاسخ توییتری مشاور رئیس جمهور همراه بود.

سردار محسن رضایی دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام در صفحه شخصی خود در توییتر نوشت: جوانان موتور محرک شکوفایی کشورند. دولت آینده باید ترکیبی از جوانان ۳۰ ساله تا با تجربه های ۶۰ ساله باشد.

حسامالدین آشنا مشاور رئیس جمهور به پاسخ به توییتر محسن رضایی نوشت: چرا دولت انقلابی و جوان آینده را از حضور خود در کابینه محروم می کنید؟

جریمه ۱۷۱ میلیارد تومانی وارد کننده غیر قانونی خودرو

سید رضا جابری مدیر کل تعزیرات حکومتی استان بوشهر به رسانه ها اعلام کرد: با گزارش معاونت عملیات فرماندهی در بابانیک بوشهر به تعزیرات حکومتی این استان مشخص شد که یک فروند شناور قصد تخلیه ۳۵ دستگاه خودرو خارجی را به صورت غیر قانونی در جزیره خارک دارد.

رسیدگی به این پرونده با احضار متهم و سایر عوامل مربوط در دستور کار قرار گرفت و پس از شنیدن اظهارات و دریافت آخرین دفاعیات، انجام استعلامات لازم و پیسود همه تشریفات رسیدگی قانونی، تخلف قاچاق متهم محرز و در این ارتباط افزون بر ضبط و توقیف همه خودروهای قاچاق، جریمه ای به مبلغ ۱۲۱ میلیارد و ۹۰۰ میلیون تومان به عنوان جزای نقدی برای محکوم این پرونده صادر شد.

۱۸۳۲۳ دانش آموز بازمانده از تحصیل در آذربایجان غربی

مدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان غربی گفت: امسال یک هزار و ۱۷۹ دانش آموز مقطع ابتدایی در استان ترک تحصیل کرده و از آموزش بازمانده اند.

مهمی منافی در گفتگو با خبرنگار مهر با بیان اینکه بیشترین دانش آموزان ترک تحصیل کرده مربوط به ناحیه ارومیه با ۲۱۰ دانش آموز ابتدایی است، افزود: همچنین ۶ هزار و ۴۲۵ دانش آموز نیز در مقطع اول متوسطه در استان ترک تحصیل کرده اند.

وی با بیان اینکه در مقطع دوم متوسطه نیز ۱۰ هزار و ۷۱۹ دانش آموز در سال تحصیلی جاری از ادامه تحصیل بازمانده اند، اظهار کرد: در دوره اول متوسطه بیشترین تعداد بازمانده از تحصیل در شهرستان خوی با ۱۰۱ نفر و در دوره دوم متوسطه بیشترین تعداد بازمانده از تحصیل در ناحیه یک ارومیه با ۱۶۳۷ نفر است.

مدیر آموزش و پرورش آذربایجان غربی مهمترین علل ترک تحصیل دانش آموزان استان را شیوع بیماری کرونا، مسائل فرهنگی، اقتصادی، فقر، باور غلط والدین برای ازدواج زود هنگام دختران و دور بودن مدرسه از خانه عنوان کرد.

منافی با بیان اینکه در سال تحصیلی جاری ۶۲۵ هزار و ۵۵۰ دانش آموز در ۵۰۸ مدرسه استان آذربایجان غربی مشغول تحصیل هستند، افزود: ۱۸۰ هزار نفر از دانش آموزان استان در ۳۱۳۴ مدرسه روستایی و ۴۴۵ هزار نفر نیز در ۱۹۵۵ مدرسه شهری مشغول تحصیل هستند.

مدیر کل آموزش و پرورش آذربایجان غربی با بیان اینکه در استان ۱۰۸ هزار نفر به برنامه آموزشی شاد دسترسی ندارند گفت: از این تعداد، ۳۳ هزار و ۴۰۰ نفر دانش آموزان مناطق محروم و عشایری هستند و از شیوه های دیگر آموزش همچون مدرسه تلویزیونی و بسته های آموزشی که توسط گروه های آموزشی استان تهیه شده است، استفاده می کنند.

حذف مالیات بر افزوده به صلاح مناطق آزاد نیست!

نایب رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی: حذف معافیت مالیات بر ارزش افزوده به صلاح مناطق آزاد کشور نیست نایب رئیس کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی گفت: حذف مالیات بر ارزش افزوده مناطق آزاد و ویژه اقتصادی کشور به صلاح نیست زیرا این مالیات می تواند به عنوان منبع درآمدی برای استان در نظر گرفته شود. حجت الاسلام سید کاظم موسوی در دیدار با حمیدرضا مومنی مشاور رئیس جمهوری و دبیر شوراهای مناطق آزاد و ویژه اقتصادی تصریح کرد: موضوع دریافت مالیات بر ارزش افزوده از این محدوده ها امروز در مجلس مطرح و در حال بررسی جزئی است.

وی افزود: رویکرد مناطق آزاد با روح اقتصاد مقاسومی که مورد تأکید رهبر معظم انقلاب اسلامی است، مغایرت ندارد و باید در همین راستا نیز به فعالیت ادامه داد.

حجت الاسلام موسوی تأکید کرد: ماهیت این مناطق یک اندوخته بسیار خوب برای مناطق مرزی است و امروزه هشت استان مرزی دیگر نیز در آستانه تبدیل شدن به منطقه آزاد هستند و مصوبه آن در مجمع تشخیص مصلحت نظام در حال بررسی است.

اصرار روسیه بر تصویب کنوانسیون حقوقی دریای خزر!

سرگئی لاروف وزیر امور خارجه روسیه در اظهارات خود در کنفرانس خبری مشترک با همتای قزاقستانی از ایران خواست تا کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر را به تصویب برساند. وی در این باره گفت: ما انتظار داریم که مراحل تصویب کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر در ایران در اسرع وقت پایان یابد. سپس این سند مهم که سه سال پیش در آکتوا امضا شد، لازم الاجرا خواهد بود کنوانسیون وضعیت حقوقی دریای خزر پس از تصویب از سوی روسای جمهور ایران، روسیه، قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان لازم الاجرا می شود. که سهم ایران به ۱۷ تا ۲۰ درصد کاهش می یابد



سال نو مبارک !!!!!



کتاب تنها ماسکی است که از ما در مقابل ویروس جهل و نادانی محافظت می کنند



چقدر دست هایی که از نگهداشتن نقاب خسته نمی شوند !



دو جوان ایرانی در مسابقات جهانی شطرنج ؛ یکی با پرچم فرانسه و دیگری با پرچم نروژ !

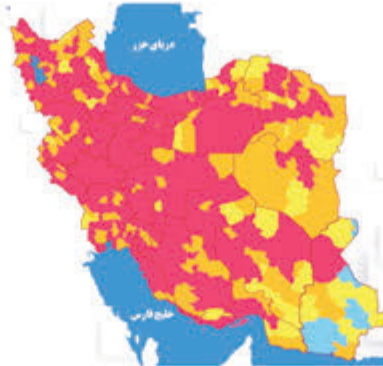


هر کسی دنیا رو از دید خودش میبینه حتی در بدترین شرایط ها هیچوقت بدبین نباش

وحشت کردن

متحد شدن

تا آنجا که می‌توانید زندگی کنید و فقط روی نکات مثبت تمرکز کنید.



ورود رئیس جمهور، شاخ و برگ های بیشتری یافت؛ پاسخ رئیس قوه مجریه به سخنان معاون وزیر بهداشت که شامل یادآوری این نکته به او بود که «استاد ملی مقابله با کرونا تنها یک سخنگو دارد و نمی شود هر کسی در تلویزیون یک چیزی بگوید. این فقط باعث می شود بهانه دست ضد انقلاب دهیم.»
دعوائی که به ساعت نکشیده، به عرصه های دیگری هم کشید.

یکی از این غرض ها، دعوائی دو وزارت گردشگری و بهداشت بود که ظاهرا دو سر طیف تعطیل شدن اتشند نوروز بودند و حالا در تلاش هستند بساخت کرونایی اخیر را بسا تمام توان گردن هم بیاندازند؛ «روند فرمز شدن شهرها ربطی به سفرهای نوروزی ندارد. این روند زمانی آغاز شد که هنوز سفرهای نوروزی اتفاق نیفتاده بود. پس چرا ما فرمز شدن شهرها را به سفرهای نوروزی نسبت می دهیم، آن هم در شرایطی که نوروز اسال فقط یک میلیون نفر به مسافرت رفته اند؟»

این بریده از سخنان یکی از معاونان وزیر گردشگری است در پاسخ به اظهار نظر معاون وزیر بهداشت و حتی خود وزیر بهداشت است. اظهار نظری برای خلاصی از یار مسئولیت موج چهارم کرونا که موجب شده مجلس شورای اسلامی هم بعد از سکوت بسیار طولانی مدت درباره کرونا، دست به کار شود و

آمارهای کرونایی رو بسه کاهش می گذارد، از مدیریت عالی سخن می گوید و به جهانیان کنایه می زند و هر بار که آمارها رو به افزایش می گذارد، فریادش بلند است که «گفتم و گوش ندادند»، «هشدار دادم و ندید گرفتند»، «پیش بینی کرده بودم... خواهش کردم... التماس کردم...»
سعید نسکی که از فرط تکرار این رفتار، در شبکه های اجتماعی به شهرتی خاص رسیده، حالا که موج چهارم کرونا در کشورمان آغاز شده و بار دیگر ترجیح داده نامه نگاری کند و بگوید که موافق تعطیلات نوروزی اسال نبود، اما به مخالفتش توجهی نکردند و وضع فعلی نتیجه این بی توجهی است. اظهاراتی که خیلی زود توسط معاون وی بسط داده شد.

آن گونه که معاون کل وزارت بهداشت در یکی از برنامه های رسانه ملی گفت، برخی در ستاد ملی مقابله با کرونا مانع شدند تا نوروز به فرصتی برای خاموش کردن شعله های کرونا در کشورمان تبدیل شود و آن را به تهدیدی علیه کشور تبدیل کردند. افرادی که آقای معاون تاکید کرد حاضر به افشای نام و هویت شان نیست، اما این تاکیک هم نتوانست مانع از وسعت گرفتن دعوا شود.

کدام دعوا؟ همان دعوائی که امروز با

صف ها را کوتاه کند.

در این زمینه یکی از شهروندان گفت: همچنان مرغ در فروشگاه ها سی و پنج هزار تومان عرضه می شود و نکته جالب در این میان آن است که بیل مرغ طعم دار نشده کیلویی چهل هزار تومان به فروش می رسد و در شهریار پوست مرغ کیلویی هشت هزار تومان فروخته می شود!

خبرگزاری سازمان تبلیغات اسلامی نوشت: قرارگاه ساماندهی بازار مرغ اخیراً قیمت مصوب مرغ را از ۲۰ هزار و ۴۰۰ تومان به ۲۴ هزار و ۹۰۰ تومان افزایش داد تا تولید کنندگان انگیزه بیشتری برای تولید و عرضه مرغ به بازار داشته باشند؛ مسئولان وعده دادند با افزایش قیمت

پاسکاری مسئولیت ها به دیگران:

بالا گرفتن دعوائی کرونایی مسئولان با یکدیگر در بساره شکل گیری «موج چهارم»!

بسا اوج گیری آمارهای کرونایی در کشورمان و در شرایطی که گزارش ها حکایت از اوج گیری موج چهارم کرونا در استان و شروع این موج در استان دیگر دارد و نقشه رنگ بندی کرونایی کشور تقریباً تک رنگ

شکل گیری موج چهارم کرونا و پاسکاری مسوولان به یکدیگر

(فرمز) شده، مجادله هایی در حال شکل گیری و تکوین است که هدف از آن ها انداختن تقصیرها به گردن دیگران است!

راست می گویند که «موقیت هزار پدر دارد و شکست یتیم است»! این را می شود از رفتار و کردار مسئولان کشورمان در روزهای اخیر و به طور ویژه امروز دریافت.

بسا اوج گیری آمارهای کرونایی در کشورمان و در شرایطی که گزارش ها حکایت از اوج گیری موج چهارم کرونا در استان و شروع این موج در استان دیگر دارد و نقشه رنگ بندی کرونایی کشور تقریباً تک رنگ (فرمز) شده، مجادله هایی در حال شکل گیری و تکوین است که هدف از آن ها انداختن تقصیرها به گردن دیگران است!

برای شروع می شود به یکی دو نامه وزیر بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در روزهای اخیر اشاره کرد که هر بار

گرانی های وحشتناک؛ پوست مرغ کیلویی ۹۰۰۰ تومان

طی ماه های اخیر برخی سوءمدیریت ها و بی تدبیری ها، بارها مردم را به صف

گرانی های وحشتناک؛ پوست مرغ کیلویی ۹۰۰۰ تومان

مواد غذایی کشانده و اخیراً نیز صف های طولانی برای خرید مرغ با نرخ دولتی، صحنه ای است که می بینیم و هنوز هم اقدامات دولت مردان از جمله تشکیل قرارگاه ساماندهی بازار مرغ، صدور مجوز برای واردات هزار تن مرغ با ارز دولتی و افزایش عرضه نتوانسته طول این



دولت دست و پای مردم را بسته است

دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: دولت کشور را دو قفله کرده و ان شاء الله اسال باید سال باز شدن این قفل ها باشد؛ قفل هایی که بر دست و پای مردم و کشور بسته شده است.

دبیر مجمع تشخیص مصلحت نظام ادامه داد: باید یک دولت مردمی در سسال شکل بگیرد. دولت شخصی و جناحی دیگر باید در کشور تمام شود. بس است هرچه مردم بسا دولت های جناحی و شخصی هزینه دادند. مثل انقلاب مردمی و دفاع مردمی، دولت هم باید مردمی باشد.



رضایی با بیان اینکه ماهیت اقتصاد عدم تمرکز است، گفت: ما می توانیم از قانون اساسی استفاده کنیم و اختیارات رئیس جمهور به نمایندگانی در مناطق داده شود، چرا باید مردم سراسر کشور برای یک کار کوچک به تهران بیایند؟ فرهنگ هم باید مردمی باشد. باید مسئولیت و کار را دست مردم بدهیم و درست نظارت کنیم نه مانند الان که نظارت نیست.

رضایی اظهار داشت: با همین اصناف و اتحادیه ها می شود بازار و قیمت را کنترل کرد، اما ارتباطی با آن ها وجود ندارد؛ رانت خوارها دارند کشور را غارت می کنند. اجناس با ارز دولتی وارد شده، ولی با ارز آزاد رسیده است! نظارت کجاست؟

افزایش موشکی کرونا در کشور

افزایش موشکی آمار کرونا در ایران؛ پیش بینی ۵۰۰ تا ۶۰۰ کشته در روز برای موج چهارم

رئیس بخش عفونی بیمارستان مسیح دانشوری در خصوص موج چهارم کرونا گفته است: تا قبل از عید ورودی اورژانس ما بسن تا

تقریباً ۶۰۰ تا ۹۰۰ نفر بسا اورژانس کرونایی ها مراجعه می کنند و علائم کرونا دارند. این ویروس جهش یافته است و میزان انتقال بیشتری دارد و به شکل تصاعدی شیوع پیدا می کند، واقعاً آمار به شکل موشکی در حال افزایش است. با



این موجی که شروع شده، آمار جان باختگان صدرصد به پروانه ۵۰۰ تا ۶۰۰ نفر می رسد، این موضوع غیرقابل اجتناب است. الان تنها کاری که باید انجام دهیم این است یک سری محدودیت ایجاد کنیم تا سرعت این موج کم بشود، تا مرگ و میر تعدادی نکرده چهار رقمی نشود.

وی افزود: بیمارستان دیگر کاملاً پر شده است و بیشتر از این گنجایش ندارد. به همین دلیل باید بیمارستان های دیگر هم شروع به پذیرش کنند، اما این کار هم حدی دارد.

رئیس بخش عفونی بیمارستان مسیح دانشوری در مورد مقصر بسودن دولت یا مردم در شروع بیک چهارم کرونا در کشور گفت: هم مردم و هم کسانی که ساده انگاری کردند و راهها را تبسند و فقط گفتند مردم در سفر پروتکل ها را رعایت کنند، در صورتی که خودشان مطمئن بودند که کسانی که به سفر می روند پروتکل رعایت نمی کنند. نباید از کسی که به سفر می رود، انتظار داشت که پروتکل ها را رعایت کند. خودمان بارها شنیده ایم که در سفرهای نوروزی چقدر رستوران ها شلوغ بوده و کسی هم ماسکی استفاده نکرده است.

ما در اسفند خیلی سعی کردیم تا مسئولان را تحریک کنیم که این اتفاق رخ ندهد. چون واقعاً یک فرصت طلایی از دست ایران رفت، در این دو هفته تعطیلی با بسن راهها و رعایت مردم، حداقل بیماری فروکش می کرد و چند ماهی می توانستیم صبر کنیم تا سرعت شست آمدن واکسن مشخص شود. اما آن دو هفته خودش باعث تشدید بیماری شد.

شکایت از رئیس جمهور بخاطر کرونا

حسین علی شهبازی رئیس کمیسیون بهداشت و درمان مجلس با ارسال نامه ای به قوه قضائیه رئیس جمهور را مقصر اوج گیری کرونا در نوروز اعلام و خواستار برخورد با ایشان شد.

در بخشی از نامه آمده است: احتراماً، همانگونه که مستحضریه بیماری کرونا در سطح جهان همچنان بی محابا می تازد و تاکنون درمان خاصی برای آن پیش بینی نگردیده و تنها پیشگیری از سرایت آن می تواند این روند را کند و کم اثر نماید. این در حالی است که ورود و چرخش ویروس جهش یافته خطرناک جدید در کشور اوضاع را پیچیده تر و شکننده تر نمود. در این میان و ناباورانه راهکار شناخته شده فاصله گذاری اجتماعی و از شاخص ترین مصادیق آن محدودیت های سفر در ایام نوروز تاقیده گرفته شد به گونه ای که می توان این حادثه خطرناک را به بسود اراده در کسانی دانست که وظیفه جلوگیری یا به حداقل رسانیدن مسافرت های نوروزی را داشتند اما آن را اعمال نمودند. و این سوال در ذهن مردم ایجاد شده که چرا چنین شد و در این میان مقصر کیست؟



مرجع و صاحب صلاحیت در این خصوص ستاد ملی کرونا است که ریاست آن با رئیس جمهور محترم است سونامی نوروز، کاملاً قابل پیش بینی و پیشگیری بود. از جنابعالی به عنوان حافظ حقوق عمومی مصرانه استعدا دارد در قبال این عملکرد ناصواب ریاست قوه مجریه که می توانستند با تدبیر خود و از موضع اقتدار ناشی از ریاست ستاد اوضاع رو به بهبود کرونا را تداوم بخشند ولی نتجشیدند و کشور را با موج سهمگین دیگری از این بیماری مواجه نمودند، اقدام بایسته قضایی را معمول فرمایید.

اهمیت توبه در شرع و قوانین که برخی از قضات هنوز اهمیت آن را درک نکرده اند!

مجازات یاد کرده است. همچنین قانونگذار در بسندج، ماده ۱۳ قانون آیین دادرسی کیفری مصوب سال ۹۲، از توبه به عنوان یکی از موارد موقرفی تعقیب و اجرای مجازات طبق شرایط مقرر در قانون مجازات اسلامی، یاد کرده است.

رئیس مجتمع قضایی عدالت تهران به سیاست های قضایی و رویه هایی که در مجتمع های قضایی در خصوص توبه وجود دارد اشاره و اظهار کرد: متأسفانه در این زمینه کار جدی صورت نگرفته است و آمار مجرمیتی که به اسناد توبه قرار موقوفی برای آن ها صادر شده است بسیار اندک هستند، زیرا قضات هنوز اهمیت مسئله توبه را درک نکرده اند.

رسولی آذر با بیان اینکه برخی گمان می کنند مسئله توبه یک نگاه سنتی به مباحث حقوقی است، تصریح کرد: توبه در حقیقت یک گفتن رو به جلو و مثبت در مسائل حقوقی است زیرا اساساً توبه نشان می دهد نگاه به مجازات یک نگاه اصلاح گرایانه است در حالی که در نگاه سنتی، مجازات اصل است و این در حالی است که نباید فراموش کنیم مجرمین در نهایت باز هم به جامعه باز می گردند و آنچه اهمیت دارد اصلاح و تغییر است. این قاضی دادگاه با اشاره به اینکه قانونگذار صرف ادعای توبه توسط مجرمین را نپذیرفته است بیان کرد: بر اساس قانون، توبه باید برای قاضی که در مرحله تعقیب و دادرسی و چه در مرحله رسیدگی که شامل دادگاه کیفری دو، کیفری یک و تجدید نظر می شود احراز شود.

است، یعنی الزامی به اعمال آن توسط مقام قضایی وجود ندارد. دادگاه نمی تواند کیفیت، نوع و میزان حدود شرعی را تغییر داده یا مجازات را تقلیل دهد یا تبدیل و ساقط کند بلکه این مجازات ها تنها از طریق توبه و عفو به کیفیت مقرر در قانون مجازات اسلامی، قابل سقوط، تقلیل یا تبدیل است.

دکتر اصغر رسولی آذر رئیس مجتمع قضایی عدالت تهران معتقد است توبه در قانون مجازات به معنای پشیمانی آمده است و از نظر قانون گذار یکی از عوامل سقوط مجازات برخی از مجازات ها توبه است. وی به جنبه های تقنینی و قضایی توبه در قانون اشاره کرد و افزود: از سال ۹۲ که قانون جدید مجازات اسلامی مصوب شد نگاه بهتر و کامل تری به مسئله توبه در قانون کیفری ایران به موضوع توبه شده است. وی افزود: در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ و قانون تعزیرات سال ۱۳۷۵ مسئله توبه جایگاه زیادی نداشت اما در قانون جدید یک بند به آن اختصاص داده شده است و بخش مستقلی برای آن در نظر گرفته شد، به گونه ای که در بخشی از جرایم تعزیری باعث سقوط و در بعضی از جرایم نیز باعث تخفیف مجازات شده است. در کتاب پنجم همین قانون موسوم به تعزیرات، مصوب سال ۷۵، قانونگذار دو مرتبه در تبصره ماده ۵۱۲ (جرایم علیه امنیت) و ماده ۵۲۱ (تبه و ترویج سکه قسب) واژه توبه را به کار برده و از آن به عنوان عذر معاف کننده از

در قانون مجازات اسلامی سال ۱۳۷۰ و قانون تعزیرات سال ۱۳۷۵ مسئله توبه جایگاه زیادی نداشت اما در قانون جدید یک بند به آن اختصاص داده شده است و بخش مستقلی برای آن در نظر گرفته شد، به گونه ای که در بخشی از جرایم تعزیری باعث سقوط و در بعضی از جرایم نیز باعث تخفیف مجازات شده است.

جرم شناسان معتقدند مجازات مجرم، هدف مطلق نیست بلکه وسیله ای برای اصلاح و بازپروری یا عذاب او است. حال اگر با مجرمی برخورد کردیم که پس از ارتکاب جرم، از کرده خویش پشیمان شده و مصمم است دیگر مرتکب چنین عملی نشود و اشتباه خود را جبران کند، مجازات او بیهوده است؛ زیرا موضوع اعمال مجازات، در واقع سالی به انتفای موضوع شده است و ما بدون اعمال مجازات، به هدف خود رسیده ایم. قانونگذار جزایی، توبه را در مورد کدام دسته از جرایم پذیرفته است در قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۹۲، حدود ۱۸ مرتبه واژه توبه را به کار برده است. مواد ۱۱۴ تا ۱۱۹ قانون مجازات اسلامی، به طور خاص به مبحث توبه اختصاص یافته، البته مقنن در سایر مواد این قانون نیز به مقتضای بحث، از این واژه استفاده کرده است.

هم اکنون در حقوق کیفری ایران، توبه به جز در چند مورد، در همه جرایم به شرط احراز ندامت مرتکب توسط مقام قضایی صادر کننده حکم پذیرفته شده است البته باید تاکید کرد که توبه یک تاسیس ارفاقی اختیاری



از کسی نمی‌توسم می‌گویم فرد مردم بزودی در خواهد رفت

احمدی‌نژاد: مملکت را به فلاکت کشانده‌اند و مردم دارند در فقر دست و پا می‌زنند.

احمدی‌نژاد خطاب به طاغوت‌ها و مستکبران عالم گفت: این اشتباه بزرگی است که فکر کرده‌اید که می‌توانید ملت ایران را در این سطح نگه دارید. این فتر به زودی درخواهد رفت. من هم به وقت انتخابات مطالبی دارم که درباره وضعیت موجود کشور عرض خواهم کرد و به صل الهی از کسی هم نمی‌ترسم. مملکت را به فلاکت کشانده‌اند و مردم دارند در فقر دست و پا می‌زنند و دالم برای مردم ادعا می‌کنند. قبل از شما بوده‌اند و بعد از شما هم خواهند آمد، هیچ کس ابدی نیست.

محمود احمدی‌نژاد در دیدار با جمعی از مردم اسـتان کرمان که در تهران برگزار شد، طی سخنانی از مشکلات زیرساختی به عنوان مانعی برای پیشرفت کشور و به ویژه در امر اقتصاد یاد کرد و گفت: هفتاد سال است که در کشور طرح‌های مختلف از جمله طرح خروج از رکود و طرح فقرزدایی به اجرا در می‌آید اما اتفاق مثبتی در زندگی مردم نمی‌افتد. همه این طرح‌ها بر روی زیرساخت و بستری اجرا می‌شود که دارای اشکالات اساسی است. بسیاری از حرف‌ها درست است اما وقتی روی این زیرساخت قرار می‌گیرد، عمل نمی‌کند و جواب نمی‌دهد. در این سال‌ها به خصوص بعد از انقلاب، خیلی‌ها فداکاری کردند تا اوضاع درست شود اما نتیجه‌ای از تلاش‌های صورت گرفته حاصل نشده است و امروز نیز همان مشکلاتی فهرست می‌شود که از ۶۰ یا ۷۰ سال قبل وجود داشته است.

احمدی‌نژاد در تبیین ضرورت‌ها برای حل مشکلات گفتند: اولین اصل در مقام اداره کشور این است که باید معلوم باشد در عرصه اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع چه کسی تصمیم‌گیر است و مسئولیت تصمیمات نیز با کیست؟ والله تجربه نشان داده است که بهترین طرح‌ها هم از مسیر مجلسی بـا این کیفیت و این نظام تصمیم‌گیری، راه به جایی نمی‌برد.

استاد دانشگاه علم و صنعت افزود: یکی از این اقدامات دولت قبل دادن سهام عدالت به مردم بود که بیشترین مقاصوت‌ها را در داخل سیستم به دنبال داشت و مانند یک نبرد سنگین بود!، اما به نظرم از دستشان در رفت زیرا تا مدت‌ها به آن فحش می‌دادند. این اواخر هم دیدند اوضاع خیلی خراب است، سهام عدالت را دادند تا مردم یک آرامشی پیدا کنند. البته آن را به حساب خودشان گذاشته‌اند که از نظر ن اشکالی ندارد. ما حاضریم همه چیز را به نام آنها بزنیم و مجسمه‌شان را هم بسازیم اما فقط اجازه بدهند ملت کار کنند.

وی با اشاره به سنگ اندازی‌های صورت گرفته در مسیر پرداخت یارانه به مردم گفتند: در بحث یارانه‌ها، قانونی را تصویب کردند که هر کسی می‌خواست آن را اجرا کند، هم خودش و هم کشور زمین می‌خورد زیرا همه راه‌ها را بسته بودند، در حالی که در قانون قبل از آن، دولت از اختیار کامل و مسئولیت‌اندک برخوردار بود اما مجلس، مسئولیت دولت را صد در صد و اختیاراش را نزدیک صفر کرد! من به ناچار برای رهبری روشم که این مصوبه اجرا شدنی نیست و دولت قادر به اجرای آن نیست.

احمدی‌نژاد با تأکید بر ضرورت شفاف بودن ساختار تصمیم‌گیری گفتند: باید معلوم باشد که چه کسی مسئول تصمیم‌گیری درباره مسائل کشور است. اینگونه نمی‌شود کشورداری کرد که یکی می‌گوید من خبر نداشتم! دیگری می‌گوید من مسئولیت نداشتم یا من مخالف بودم و آن یکی هم بگوید من خواب بودم و صبح فهمیدم! به این شکل حتی نمی‌شود یک مغازه را اداره کرد.

وی بر اهمیت اطلاع مردم از همه امور کشور تأکید کردند و گفتند: مردم صاحبان اصلی این سرزمین هستند و موفقیت یک تصمیم نیز در گرو اطلاع همه مردم از آن است. اما بـا وجود تجربه،‌های ناموفق گذشته، بسازهم تصمیمات را از مردم پنهان می‌کنند! این نحوه از تصمیم‌گیری موفق نبوده است، چرا می‌خواهند دوباره آن را تجربه کنند؟ در موضوع برنامه اگر متن آن را منتشر می‌کردند و ۴۰ میلیون نفر در باره آن نظر می‌دادند آیا به چنین اقتضایی منجر می‌شد؟ الا!ن چه چیزی گیر ملت آمده است؟ هسته‌ای را دادند و بقیه آنها هم دست بیگانه است. حالا خدا می‌داند چه چیزهایی در آن نوشته‌اند چون هنوز کسی متن برنامه را ندیده است. اینها می‌گویند تمام ملت به جز عده‌ای خاص، ضدانقلاب و خراب است! این تفکر طاغوتی است و باید کنار گذاشته شود.

احمدی‌نژاد به تمرکز ۸۵ درصد ثروت کشور در دست دولت و نهادهای حکومتی اشاره کرد و گفت: از جمله مواردی که با دولت قبل مخالفت می‌کردند، طرح واگذاری‌ها و اجرای اصل ۴۴ قانون اساسی بود. با آنکه واگذاری‌ها در بورس انجام شده بود، مخالفان می‌گفتند خصوصی‌سازی نشده است و باید به افراد خاص داده می‌شد! آنها واگذاری سهام شرکت‌های دولتی به ۵۰ میلیون نفر را خصوصی‌سازی نمی‌دانند اما واگذار کردن شرکت‌ها با ۲۰ درصد قیمت به رفقایشان آن هم از محل وام‌های بانکی را خصوصی‌سازی می‌نامند!

وی تمرکز همه تصمیمات در حکومت را اشتباه توصیف کردند و گفتند: دولت و حکومت باید منطقی بشوند به نحوی که همه دنیا آن را بپذیرد. نقش حکومت، هدایت و نظارت و مراقبت از عدم وقوع ظلم و تجاوز به حقوق مردم است. باید راه را بر همه مردم باز کند و ثروت را به مردم برگرداند، اینجاست که عدالت نمود عینی پیدا می‌کند.

احمدی‌نژاد بزرگترین امر به معروف و نهی از منکر را از طرف مردم به سمت مدیران و حاکمان دانستند و افزودند: اصل امر به معروف و نهی از منکر را آنقدر تنزل داده‌اند که یکسویه و از طرف حکومت به سمت مردم شده است و مردم حق اعتراض به حکومت را ندارند. در حالی که اگر کسی از میان صاحب منصبان یک درجه منحرف شود، این انحراف با درجه به جامعه منتقل می‌شود.



سال بیست و دوم شماره۵۷۸ یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۴۰۰

ارزش‌نمایی زندگی وابسته به هوشیاری و تفکر است. نه تلاشی برای بقا و صرفاً زنده‌ماندن.

زندگی مرگ ما در پشت نقاب

راه رفتن دیگران در حالیکه همگی کج راه می‌رویم منتقد هستیم و می‌خندیم!

راستی من مسلمانم ؟ نه مسلمان نیستم ؟ من مسیحی ام ؟ نه مسیحی هم نیستم ، ارمنی و



زرتشت هم نیستم ، من در اینجا ، در این نقطه ی دنیا نیستم !!! به راستی که من نیستم ! من با اینکه هستم نیستم ، من گمشده‌ام ! یعنی ما همه با هم گم شده ایم . من زنده هم نیستم ، ما زنده نیستم !

ما با این شخصیت چندگانه و با این تعارض رفتاری دست به انتقاد می‌زنیم، داستان و اتفاق و رخدادهایی را حادث می‌شویم ! عده‌ای را به دار می‌کشیم، عده‌ای دیگر را تا پای چوبه ی دار می‌بریم ، عده‌ای را زنده زنده می‌کشیم، عده‌ای را ...آری امروز در این زمان، ما آزاده نداریم آزاده دیگر نیست، آخرین آزاده هم نخواهد بود ... چقدر آزاده‌های دیگر در اطراف ما هستند که بی رحمانه و بی باکانه آنها را قضاوت می‌کنیم! نقد می‌کنیم، آنگونه که دلمان بخواهد نقیشتی و تجسس می‌کنیم، به حریم خصوصی شان سرک میکشیم تا کاهی پیدا کنیم و کوهی بسازیم...

ما با ذهن بیمار و با شخصیت چندگانه ی خود نه تنها آرامش را از خود سلب کرده ایم، دیگران را نیز در دام تیره و سیاه زنجیر در زنجیر و ناپاک ذهن خود به بند کشیده ایم، دوست داریم حال همه خراب باشد و در ظاهر آرزوی حال خوش برای هم لقلقه ی زبانمان ساخته ایم، تضاد در گفتار و ذهنمان چهره ی روزگار را خاکستری ساخته است و به سوی سیاهی های بیشتر می‌کشاند.

ما نه تنها یک گندم بلکه گندم زارها را ویران می‌سازیم، سپس بر وسعت آتشراری که برافروخته ایم متشی آب می‌پاشیم تا وجدان آلوده ی خودمان را آرام سازیم، اما باز هم به خود می‌اندیشیم، به (من، و (من) های خود...

قانون طبیعت را فراموش نکنیم، این یک قانون حاکم بر جهان هستیت، هر آنچه بکاریم درو خواهیم کرد. اگر سیاهی و آتش افروخته ایم، در آتش خودساخته مان خواهیم سوخت، بدانیم دیر یا زود، آتش ما را فرا خواهد گرفت.

چه کسی نام ما را قاضی گذاشته؟! چه کسی گفته بنشین و در میان پستی ما مدام این و آن را قضاوت کن؟! چه کسی می‌داند حال دیگری چگونه است، در درون او چه می‌گذرد، چه روزگاری دارد، به ذهن‌های خود اندکی خاموشی بیاموزیم، کمی رها باشیم، یاد بگیریم در خاموشی ذهن‌هایمان هم می‌توانیم تنفس کنیم، پس خاموش، تنها و تنها به قیمت یتیم نشدن یک گندم! آزاده کاش قبل از نبودن به پدرت میگفتی که از گندم آزاده‌ای دیگر نساژد، اینجا آزاده‌ها در اسارت و رنج یکباره خاموش می‌گردند.

.....

مادامی که این اتفاق نیفتد و به سمت تولید نرویم حتی فروش بیشتر نفت و دسترسی به درآمدهای آن نیز نمی‌تواند تاثیری داشته باشد و موقتی خواهد بود. مقاومت بانک مرکزی در مقابل کاهش نرخ ارز نشان می‌دهد که گروه‌هایی از این تورم منتفع می‌شوند و مقامات برای حفظ این تورم تلاش می‌کنند.وی ادامه داد: کاهش تورم که بسا کاهش نرخ ارز می‌تواند همراه باشد نیازمند عزم جدی است و آن نیز نیازمند جایگزین کردن درآمدهای عمومی از فروش نفت به اخذ مالیات و اصلاح سیستم بانکی است؛ آن موقع می‌توانیم امیدوار باشیم که این درآمدها موجب کاهش تورم و رشد اشتغال و نهایتاً رشد اقتصادی شود. منتها ما هیچ نشانه‌ای را در جامعه و مسئولان نمی‌بینیم.

راغفر در مورد پیش‌بینی رشد مثبت اقتصادی برای سال ۱۴۰۰ از سوی نهادهای بین‌المللی گفت: من اعتقادی به این نهادها ندارم و آنها بیشتر جهت‌گیری‌های سیاسی را اعمال می‌کنند. اینکه آنها چه می‌گویند مهم نیست مهم اتفاقی است که در جامعه روی می‌دهد. البته ما پتانسیل رشد را داریم و تغییر رشد اقتصادی کاملاً مشروط به اقدامات و اصلاحات در جهت‌گیری‌های سیاسی است که هیچ علامت و نشانه‌ای را نمی‌بینیم. بنابراین اینکه رشد اقتصادی از کجا حاصل می‌شود هیچ نشانه‌ای وجود ندارد.

حذف سربازی اجباری ؛ وعده پوچ انتخاباتی که باید به تلاشی جدی بدل شود!

سربازی به شکل کنونی دیگر جوانی ۱۸ ساله با آموزش غیرحرفه‌ای چند هفته‌ای، در مرزهای کشور به دست نیروهای آموزش دیده متجاوز به شهادت نخواهد رسید و از سویی دیگر اهداف نظامی کشور نیز بهتر تامین خواهند شد. همچنین ادواج جوانان تسهیل گشته و جوانان متخصص و فعالی که به خارج از کشور رفته بودند نیز، می‌توانند بدون دغدغه سربازی، به کشور باز گردند.

شاید به قول سخنگو ستاد کل این طرح یک وعده پوچ انتخاباتی باشد اما به هر حال باید آن را به تلاشی جدی تبدیل کرد انتظار جوانان و خانواده‌های این مرز و بوم این است که حمایت‌های انفرادی تعدادی از نمایندگان مجلس، بطور منسجم و مجدانه توسط همه نمایندگان، تا به نتیجه رسیدن اصلاح قانون نظام وظیفه، ادامه یابد.

صدافت مطرح شده در این طرح شک و تردید دارند و آن را بیشتر بازی تبلیغاتی انتخاباتی می‌دانند، اما به هر حال نباید فراموش کرد که این موضوع یکی از مطالبات جدی جامعه ما و حتی می‌توان گفت معضلات آن است که باید دیر یا زود به سمت حل و فصل آن حرکت کنیم. سربازی به شکل کنونی بجز اختلال در امور اقتصادی کشور ، بعضاً با آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی، سلامتی و تربیتی جدی و خطر آفرینی برای جوانانمان همراه بوده است. با حرفه‌ای شدن سربازی، نیروهای کار جوان، بانگیزه و تازه نفس، سریع‌تر وارد بازار کار شده و مشاغل و تولیدی‌ها رونق می‌یابند. از طرفی سربازی حرفه‌ای می‌تواند به عنوان شغل و حرفه، اشتغال را نیز باشد، همین حالا بسیاری هستند که حاضرند در صورت دریافت حقوق مکفی به خدمت رفته یا بعد از پایان خدمت به استخدام نیروهای نظامی در آیند. با حذف



لحظه ای در خود نگر!

لحظه ای در خود نگر!

وقتی می‌بینم الگوی جوانان ساسی مانکن و امیر تئلو است و خالکوبی و سیگار کشیدن ارزش تلقی می‌شود، پس جای تعجب نیست که اصالت از میان برود.

عصرایران: فاروق خضری – جهان مدرن، جهان ششــــــتاب و عجله و سرگرمی است. همه در حال دویدن و مسابقه هستند بدون آنکه بدانند در پی چه چیزی روانند. انسان امروزی آنقدر مشغله دارد که وقت ندارد به چیزی فکر کند و شاید حتی نداند که می‌تواند فکر کند. اگر کمی دقت کنیم متوجه می‌شویم که تفکر از جامع انسانی رخت پرسته است. ایدئولوژی، تبلیغات، فضای مجازی، عادات و رسوم و خواست دیگران، جای تفکر را گرفته است و هر چه بخواهند بـــه خورد آن‌ها می‌دهند. بدین سان انسان از خود دور شده و به چیزهایی تن می‌دهد و باور پیدا می‌کند که خودش لحظه‌ای به آن‌ها فکر نکرده است.

ژان‌ژاک روسو (فیلسوف)، در کتاب قرارداد اجتماعی جمله‌ای دارد با این مضمون که «انسان آزاد آفریده شده است، اما همه جا در بردگی به سر می‌برد». از این جمله، تفسیر زیادی موجود است و صاحبزنان علوم سیاسی و حقوق روی آن مانور می‌دهند. اما می‌توان آن را به حـــوز خصوصی و رفتارهای فردی نیز تسری داد.

بر این اساس، انسان آزاد که در بردگی به سر می‌برد، در واقع برد عادات و رسوم، سنت، خواست دیگران، ایدئولوژی و تبلیغات شده است. به همه چیز عادت کرده و رعایت هر رفتاری و ابراز هر باوری بر حسب عادت است. در نتیجه جرایم انجام کارها و یا تنبیت پاورها را نمی‌دانند.

بردگان عادات و رسوم، توانایی چون و چرا ندارند؛ فقط می‌پذیرند. حتی دین و ایمان بسیاری از آن‌ها نیز از سر عادت است. تصور و فقهی از دین یا خدا ندارند و هر چه دارند بر اساس گفته‌های اطراف و دیگران و پیشینیان است نه کندو کاو خودشان. به همین دلیل این همه حزب و گروه وجود دارد تا همه را به بردگی بکشاند و بر اساس خواست خودشان دین و خدا را برایشان تصویر کنند.

این همان ایدئولوژی است. ایدئولوژی نمی‌گذارد کسی فکر کند. فقط فرمان می‌دهد و بقیه باید تبعیت کنند. چند نفر از بــــــلاا هر چه گفتند، بایستی‌ها باید قبول کنند و دم زنند. این منجر به تعصب و افراطی‌گری و بسنناید‌گرایی می‌شود. کسی از صلاحیت و مشروعیت افراد و احزاب و گروه‌ها سوال نمی‌کند چون مغز آن‌ها قدرت سوال و

تجزیه و تحلیل ندارد. دیگران بــــــه جای آن‌ها فکر می‌کنند. فریب خوردگان نمی‌دانند که هر حزب و گروهی بــــــرای منافع عده‌ای خاص تأسیس می‌شود و امروزه هدف اکثر آن‌ها اقتصادی و سیاسی است. امروزه اصالت دارد از بین می‌رود و جامعه به سمت بی‌اصالتی و ولنگاری می‌رود. وقتی می‌بینم الگوی جوانان ساسی مانکن و امیر تئلو است و خالکوبی و سیگار کشیدن ارزش تلقی می‌شود، پس جای تعجب نیست که اصالت از میان برود.

اکثر مردم در حال فالو کردن پیج کسانی هستند که فقط بی شعوری و بی‌اخلاقی ترویج می‌دهند. این مردم باعث شده‌اند گستاخانی به ثروت و شهرت دست پیدا کنند و در کشورهای دیگر برای خود زندگی مرفه ایجاد کرده و به مردم بختندند. اگر مردم تشن سرگرمی‌های مبستدل و لایک و فالو نبودند، باعث عرض اندام این شارلاتان‌ها نمی‌شدند. وقتی می‌بینم تصویر و فیلم جای نوشته‌ها را گرفته و مطالعه و حتی نوشتن به چند خط کوتاه تقلیل پیدا کرده و هر کسی ادعایی دارد، باید منتظر این عواقب بود.

ظاهرنمایان، عقده و حقارت خود را به خورد دیگران می‌دهند و هر روز عکس خود و فعالیت خود را برای دیگران به نمایش درمی‌آورند و زیر آن چند کلمه می‌نویسند که هیچ ربطی بین آنها پیدا نمی‌شود. بدین سان می‌بینم داشته‌ها با ارزش‌تر از دانسته‌ها می‌شوند.

شاید یکی از داشته‌های با ارزش برای افراد جامعه، فالوئر زیاد داشتن باشد. دور نیست روزی که در خواستگاری‌ها به جای پرسش از داشتن خانه و ماشین، از تعداد فالوئر‌ها سوال شود که هر دو پرسش مسخره هستند. زندانیان شبکه‌های اجتماعی که بعضاً بسیار خود را متشخص جلوه می‌دهند گاه خیلی دورو و حقه‌باز از آب درمی‌آیند. خیلی از اکانت‌ها پوئالی هستند و بسیاری نقاب زده‌اند.

این روند، همان شیوه‌ای است که مارو باورگاس یوسا از آن به «فرهنگ و تمدن نمایشی» نام می‌برد. فرهنگی که در آن سینما، ورزش، سیاست، روشنگری، موسیقی، نقد و حتی زندگی به ابذل کشیده شده است. همه چیز برای تفریح و سرگرمی است نه تفکر و تأمل. میان‌مایگی و سطحی بودن حاصل این فرهنگ است و در آن همه یک شکل و فرم دارند.

همه به یک اندازه اطلاعات دارند، همه یک چیز را می‌بینند و می‌شنوند و می‌گویند و به دنبال یک جهت روان هستند؛ سقوط به ناکجا. تفریح و سرگرمی خوب است اما وقتی تمام زندگی را در گیر آن کنیم دیگر جایی برای تأمل و عقلانیت و حل مسائل نخواهیم داشت. این نسل غرق در لذت، توانایی مواجهه بسا خود و مشکلات را ندارد و نمی‌تواند تغییر کند. اگر بخواهی آن‌ها را تغییر دهی، تنها زمانی موفق خواهی شد که خودشان خواهان تغییر باشند. تأمل در رنج و تفکر، باعث توانایی انسان در مواجهه با خود و مسائل می‌شود. یگانه داشت ارزشمند انسان توانایی تفکر است و همین توانایی، انسان را از دیگر موجودات متمایز می‌سازد. تمام حرف روشنگری این بود که «اجرات فکر کردن داشته باش». پس باید علیه هر باور و عادت و رسومی که بدون چون و چرا بر انسان غالب شده است، شورید و هر چیزی را با فهم و درک خود پنا کرد. اگر غیر از این باشد، همه قربانی هستند و هر کس باعث و بانی قربانی شدن خودش است. برای یک بار هم که شده از خود بپرسید «من کیستم و از دنیا چه می‌خواهم و جایگاه من کجاست؟».

خود را طوری پرورش دهید که از هر چه باور و تعصب و رسم موروثی است تهی شوید و بر اساس تفکر خود پرورش یابید. وقتی به خود آگاهی برسید، آنگاه طعم خود بودن را مزه خواهید کرد و از هر چه به زور به خورن‌تان داده‌اند رهایی می‌یابید.

۱- میخواید ذغال درست کنید بسزین و الکل ندارید؟ کاری نداره، یک مشت شکر روی چوب بریزید.

۲- برای از بین بردن زنگ زدگی بر روی وسایل، آنها را چند دقیقه در قوالبه قرار دهید.

۳- داخل غذا تون، زیاد روغن ریختید؟ کافیه در هنگام پخت، چند قطعه یخ داخل غذا بندازید تا روغن اضافه غذا گرفته بشه.

۴- برای از بین بردن بوی بد ماهی، میتونید اون رو توی شیر بذارید، شیر بوی بد ماهی رو میگیره و خوش طعمش میکنه!

۵- وقتی در رختخواب خوابتان نمیرید به مدت یک دقیقه پشت سر هم پلک بزنید، اینکار باعث خستگی چشم میشود و در نتیجه راحت به خواب می روید.

۶- اگر می خواید برنج سفید و زیباتر برای مهمانان درست کنید، با گام جو شیردن، چند قاشق غذاخوری ماست به آن اضافه کنید.

۷- وحتثاک تترین بیماری قرن یعنی آلزایمر که با حواس پرتی های کوچک شروع میشود بر اثر مصرف شکر به وجود می آید.

۸- افرادی که سریع راه میروند از کسانی که معمولی راه میروند بیشتر عمر میکنند!

۹- چطور میتونیم جای اصل رو از تقلبی تشخیص بدیم؟ برای تشخیص جای اصل از تقلبی مقداری جای خشک را در آب سرد بریزید اگر جای رنگ داد، تقلبی است.

۱۰- ۱۰ عدد بادام به اندازه ۵ پرس جلو کباب ارزش غذایی دارد.

۱۱- وقتی سردرد دارید فقط کافیه لیمو ترش رو نصف کنین و سه پیتونین بمالین دیگه خبری از سر درد نیست.

۱۲- دوش آب سرد، متابولیسم بدن را افزایش می دهد سیستم ایمنی بدن را هم فعال می کند. سرما می تواند به کاهش استرس و تسکین علائم افسردگی کمک کند.

۱۳- بطریهای پلاستیکی آب را هرگز در فریزر قرار ندهید. این کار باعث آزاد سازی سم دیوکسین از پلاستیک شده که سمی قوی برای بدن است.

۱۴- برای بریدگی های خفیف از زرد چوبه استفاده کنید. زردچوبه دارای نوعی خاصیت تنگ کنندگی است که باعث بهبود سریعتر زخم می شود.

۱۵- روش تشخیص اصل یا تقلبی بودن عسل، عسل را داخل لیوان محتوی آب سرد بریزید اگر بصورت عمودی و بدون حل شدن ته لیوان جمع شد عسل مرغوبی است.

۱۶- بیشتر محتوای روغنهای مایع از پارافین خوراکی که محصول پالایشگاهای نفت است درست شده است که کلسترول خون را افزایش می دهد.

۱۷- ترس باعث از کار افتادن «کلیه ها» میشود. از ترساندن همدیگر حتی بعنوان شوخی پرهیزید!

۱۸- بیشترین مقدار انسولین در پاشنه پاست، کسانی که دچار دیابت یا قند خون بالا هستند اگر روزانه به مدت ۱۰دقیقه سنگ پا بزنند باعث تنظیم انسولین خواهد شد!

۱۹- ماساژ شصت به مدت یک دقیقه آن هم بطور آرام ضربان قلب را منظم، تنفس را آرام و احساس خفگی را از بین می برد.

۲۰- بلعیدن یک یا دو حبه سیر قطعه قطعه شده به همراه آب، می تواند از ناراحتی های قلبی جلوگیری کند، کلسترول خون را کاهش دهد و سیستم ایمنی بدن را به طور شگفت انگیزی تقویت کند.

۲۱- زنجبیل قوی تر از شیمی درمانی است، زنجبیل در کنار زرد چوبه و فلفل خاصیت ضد سرطانی دارد. یکی از دلایل شهرت زنجبیل به عنوان یک ماده غذایی مفید، کوچک کردن تومورها است.

۲۲- صرف چند بادام در روز سبب تندرستی بیشتر بدن می شود خوردن بادام از گرسنگی شدید جلوگیری می کند تاثیر مثبتی بر قلب می گذارد و از بروز بیماری دیابت نوع دوم و آلزایمر جلوگیری می کند.

۲۳ - خواص معجزه آسای کُندر: دشمن فراموشی و نابود کننده آلزایمر است گرمازدگی را از قلب می زنداید. دیده را جلا می دهد.

علائم دردناکترین سرطانی که سراغ مردان می آید

سرطان پروستات یکی از دردناکترین سرطانهایی است که مردان را مبتلا می کند. براساس اعلام سازمان جهانی بهداشت سرطان پروستات دومین سرطان شایع در میان آقایان و چهارمین سرطان رایج در جهان است. تنها در سال۲۰۱۸ یک میلیون و ۳۰۰ هزار مرد در جهان به این سرطان مبتلا شدند.

سرطان پروستات جزو سرطانهایی است که غالباً بدون علامت شروع به پیشروی می کند و متأسفانه زمانی علائم سرطان بروز می کند که دیگر دیر شده است.

سرطان پروستات زمانی آغاز می شود که سلول های موجود در این غده بدون کنترل اقدام به تکثیر می کنند. در بیشتر مردان این سرطان به آرامی پیشرفت می کند و ممکن است هیچ مشکلی برای فرد به وجود نیآورد. با این حال، برخی سرطان های پروستات با سرعت شروع به رشد می کند و نیاز است اقدامات درمانی برای جلوگیری از رشد آن انجام گیرد.

موسسه بهداشت عمومی انگلیس می گوید در بیشتر مردان با افزایش سن پروستات شروع به بزرگ شدن می کند و این موضوع ارتباطی به سرطانی شدن آن ندارد. اصلی ترین علائم سرطان پروستات شامل موارد ذیل می شود:

- همزمان با گذشتن سرطان به سمت استخوان و کمر، بروز درد در این دو ناحیه - کاهش اشتها - درد در بیضه ها - کاهش وزن بی دلیل - احتیاج به تخلیه مداوم مثانه - سختی در دفع ادرار - طولانی شدن زمان دفع ادرار - سرعت کم در خروج ادرار از مثانه - احساس پر بودن مثانه پس از اجابت مزاج - مشاهده خون در ادرار با افزایش سن به طور طبیعی غده های پروستات بزرگ می شود و راه مجاری ادراری را مسدود می کند. این موضوع می تواند باعث ایجاد مشکل در دفع ادرار شود. در هر دو بیماری، پروستات بزرگ می شود، اما در این موضوع خطرناک نیست و برخلاف سرطان پروستات جای نگرانی وجود ندارد.

ویژگی سرطان پروستات که باعث تمایز آن با سایر بیماری های می شود این است که در سرطان بیماری می تواند به سایر بافت ها و اندام ها نیز سرایت کند که یکی از این اندام ها بیضه است. از این رو، متخصصان باید دارند مردان باید درد در بیضه ها را جدی بگیرند.

آدای ماگ سلامت

سال بیست و دوم شماره۵۷۸..... یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۴۰۰

زندگی را خیلی جدی نگیرید چون در هر صورت از آن زنده بیرون نخواهید رفت.

مضرات مصرف طولانی مدت ضدعفونی کننده ها

گلاره یوسف پور- استفاده از مواد ضد عفونی کننده دست و سایر محصولات ضد باکتری و ضد ویروسی از زمان شیوع همه گیری کووید-۱۹ در جهان به شدت افزایش یافته است.

بدون شک استفاده از مواد ضد عفونی کننده به کاهش انتقال کرونا ویروس کمک کرده اما همچنین می تواند در طولانی مدت مشکلاتی برای سلامت انسان و محیط زیست ایجاد کند.

در دوران همه گیری بیماری و به ویژه در شرایطی که شرایط شستشوی دستها وجود ندارد استفاده از مواد ضد عفونی کننده بهترین راهکار است. هر چند لازم است در استفاده از این محصولات دقت لازم را داشت چرا که مصرف مداوم آنها با آسیب هایی



برای سلامت همراه است.

احتمال مسمومیت؛ ضد عفونی کننده های دست بیشتر از الکل- اتانول یا ایزوپروپانول- با غلظت ۶۰ تا ۹۵ درصد ساخته شده اند و در صورت سوء مصرف ممکن است سمی باشند. نتایج یک مطالعه نشان داد که استفاده منظم از ضد عفونی کننده های دست حاوی اتانول منجر به انباشت اتانول در خون می شود که میزان آن به نسبت کم اما قابل اندازه گیری است.

@Avayemaku

Avaye_maku

اگرچه این میزان از اتانول کمتر از سطح سمییت حاد است اما استفاده مداوم می تواند منجر به مسمومیت مزمن شود و خطر مشکلات سلامتی مانند آگزما یا سرطان پوست را افزایش دهد و گاهی اوقات ممکن است کشنده باشد. در کودکان نیز مسمومیت به راحتی از طریق پوست اتفاق می افتد. همچنین آنان در معرض خطر مصرف خوراکی این مواد به صورت تصادفی هستند.

مقاومت ضد میکروبی؛ استفاده مکرر از ضد عفونی کننده های پر پایه الکل نیز به افزایش عوامل بیماریزا کمک می کند زیرا میکروبیها در برابر این مواد به تدریج مقاوم می شوند. مقاومت آنتی بیوتیکی به شرایطی گفته می شود که باکتری ها در برابر آنتی بیوتیک ها مقاوم می شوند و می تواند کشنده باشد.

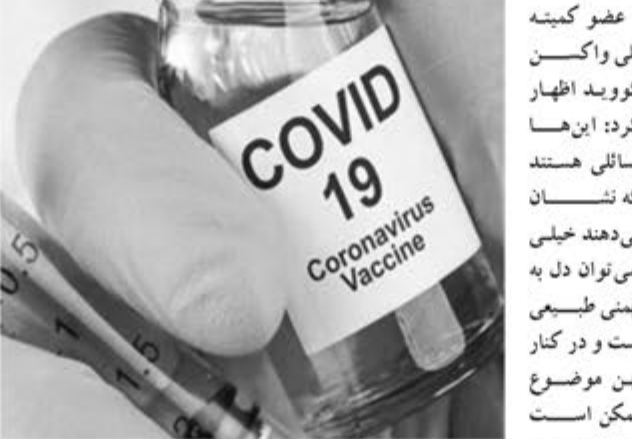
تغییر میکروبیوم؛ استفاده بیش از حد از ضد عفونی کننده های پر پایه الکل موجب آسیب و ترک پوستی شده که اجازه می دهد ویروس های مضر و آلوده به بدن نفوذ پیدا کند. علاوه بر این، مواد ضد عفونی کننده دست با کتریهای مفید و طبیعی موجود در پوست را از بین می برد. برخی از محققان بر این باورند که ضد عفونی کننده های دست و افراط در شستشوی دستها می تواند به میلیاردها میکروب موجود در روده آسیب وارد کند هر چند این موضوع تایید نشده است.

افزایش موارد ایستلا به سه سایر عفونتها؛ اگرچه ضد عفونی کننده های دست علیه کرونا ویروس ها موثر هستند اما سایر پاتوژن ها را از بین نمی برند. موارد استثنا هم هستند که همگی باعث اسهال و استفراغ می شوند. شستن دست تنها روش بهداشتی موثر در برابر این عوامل بیماری زا ست. اگر افراد به جای شستن دست ها با آب و صابون، در بیشتر مواقع استفاده از ضد عفونی کننده های دست را جایگزین کنند ممکن است در معرض خطر ابتلا به این میکروب ها قرار گیرند که برخی از آنها برای افراد حساس و آسیب پذیر، کشنده است.

پیامدهای زیست محیطی؛ الکل شامل اتانول یا ایزوپروپانول می تواند تاثیر مستقیمی بر محیط زیست داشته باشد. به عنوان مثال، مطالعات نشان داده که ریختن اتانول به دریاچه ها، حوضچه ها، رودخانه ها و اقیانوس ها می تواند به گونه های آبرزی آسیب برساند.

ایمنی کلهای بسیار منسوخ است و امکان پذیر نیست / واکنس تنها چاره ما برای ایمنی مناسب است

دارد بتواند سیستم ایمنی را در گیر کند و گول بزند هم می تواند روی این امر تاثیر گذار باشد.



عضو کمیته

ملی واکنس

کووید اظهار

کرد: این ها

مسائلی هستند

که نشان

می دهند خیلی

نمی توان دل به

ایمنی طبیعی

بست و در کنار

این موضوع

ممکن است

آنتی بادی بعد

از چندین ماه کاهش یابد و در برخی از افراد۳ ماه ۶ تا ۷ ماه متغیر است.
ریس آزمایشگاه ویروس شناسی بیمارستان مسیح دانشوری متذکر شد: همه این ها را در نظر می گیریم می بینیم نمی توانیم به کفایت سیستم ایمنی در عفونت طبیعی اکثفا کنیم. بر همین اساس است که واکنس تنها چاره ما برای ایمنی مناسب است، چون با تزریق واکنس میزان مشخصی از ویروس یا واکنشی که با فرمت های مختلف داخل بدن می شود و انتظار ما یک پاسخ به طور مناسب تر و یکسان تر در افراد داریم و این را می دانیم که ایمنی گلهای بسیار منسوخ است و امکان پذیر نیست.

سوختگی زبان را چطور درمان کنیم؟



تسکین درد

ابستدایی و

آزاد رهنشده ی

زخم کمک می

مقداری

شکر روی زبـان

خود قرار دهید و

زبان تان را به

سقف دهان تان

فشار دهید. از هر

محصول دیگری

که حاوی شکر

باشـد هم می

توانید استفاده

کنید، مثل آبنبات

جویی یا شکلات.

- روی زبان تان خرده یخ بریزید اما یخ را لبس نزنید

وقتی زبان مان را می سوزانیم یکی از اولین چیزهایی که به ذهن مان می رسد این است که چیز سردی روی آن قرار دهیم. اما نکته ی کلیدی در اینجا نحوه ی صحیح قرار دادن آن چیز است. از لبس زدن چی خودداری کنید چون ممکن است وضع را برای دندان هایتان بد تر کند. به جای این کار، می توانید مقداری یخ خرد شده روی زبان تان بریزید طوری که تمام قسمت سوخته را بپوشاند.

- زبان خود را درون ماست سرد یا هر محصول دیگری حاوی باکتری های اسید لاکتیک فرو ببرید باکتری اسید لاکتیک به کاهش خطر بروز عفونت کمک می کند.

- از دهان نفس بکشید

وقتی زبان تان می سوزد آن را داخل دهان تان محبوس نکنید. سعی کنید تا حد ممکن به آن هوا برسانید.



۶۰ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر هستند

وضعیت آتقندر خراب است که حکومت برای کمک به مردم باید اصولش را زیر پا بگذارد

احمد توکلی: ۶۰ درصد جمعیت کشور زیر خط فقر هستند / وضع مملکت تا به امروز این قدر بد نبوده است

احمد توکلی گفته: «ما نباید خود را قریب دهیم، در ۴۰ سال گذشته اعتماد مردم به حکومت ما هیچ گاه از این میزان فعلی پایین تر نبوده. پیش فرض ما این است که آیا پیوستن به در بهبود اوضاع تاثیر گذار است یا خیر، به نظر می رسد وضعیت مردم آن قدر خراب است که حکومت ملزم است حتی احکام اولیه و اصول اساسی را زیر پا بگذارد و به مردم کمک کند. «این پیش فرض من است؛ چرا که اگر حکومت این کار را نکند ممکن است آن اتفاقی رقم بخورد که نباید شود».

احمد توکلی، عضو مجمع تشخیص گفت: در این ۴۰ سال وضع مملکت این قدر بد نبوده است.

احمد توکلی در نشست انجمن های اسلامی دانشجویان مستقل از میزان فقر در کشور آماری تکان دهنده داده و گفته که «متأسفانه گرسنگی و فقر در ایران معنادر شده و تعداد کسانی که زیر خط فقر فرضی هستند ۶۰ درصد جمعیت کشور است».

تو کلی افزود: «مجلس وقتی تصمیم گرفت یارانه بدهد اعلام کرد به ۶۰میلیون نفر تعلق می گیرد که این میزان حدود ۷۲ درصد جمعیت کشور را شامل می شود، یعنی ما می پذیریم ۷۲ درصد مردم ایران مستحق اعانه هستند»

عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام افزود: «پیش فرض ما این است که آیا پیوستن به (اف ای تی اف) در بهبود اوضاع تاثیر گذار است یا خیر، به نظر می رسد وضعیت مردم آن قدر خراب است که حکومت ملزم است حتی احکام اولیه و اصول اساسی را زیر پا بگذارد و به مردم کمک کند.»

با کسانی که به مردم ظلم می کنند خدا دشمن می شود

مسعود پزشکیان: حضرت علی(ع) به هیچ عنوان وجود فقر و نیازمند را در جامعه تاب نمی آورد/مشکل امروز ما این است که به دستورات علی(ع) عمل نمی کنیم

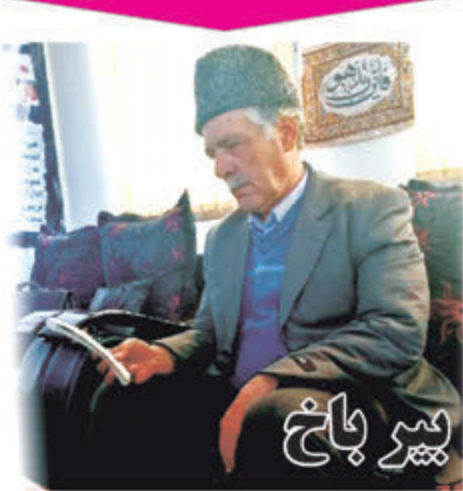
حضرت خطاب به مالک می فرماید: «مراقب باش افراد طبقه پایین جامعه بیشتر از همه کسان دیگر نیازمند توجه تو هستند و اگر تو نسبت به حقوق و وضعیت آنها بی توجه باشی، فردا در مقابل خداوند پاسخ می خواهی داشت.»

حضرت خطاب به مالک می فرماید: «مراقب باش افراد طبقه پایین جامعه بیشتر از همه کسان دیگر نیازمند توجه تو هستند و اگر تو نسبت به حقوق و وضعیت آنها بی توجه باشی، فردا در مقابل خداوند پاسخ می خواهی داشت.»

دکتر مسعود پزشکیان سیاستمدار و پژوهشگر نهج البلاغه، معتقد است که در زمینه رسیدگی به امور معیشتی مردم، محرومان و نیازمندان از آنچه حضرت علی(ع) نسبت به آن سفارش و تأکید داشتند، بسیار فاصله داریم. پزشکیان می گوید: مشکل امروز ما این است که به دستورات علی(ع) عمل نمی کنیم چرا که امکان ندارد براساس عدالت عمل کنیم و راه خدا را در پیش بگیریم و مردم از ما ناراضی باشند. عمل به این دستورات دشوار است و بسیاری نمی توانند به سلامت از این مسیر گذر کنند چون در مقابل پول، نفس، شهوت، قدرت، شهرت و مقام ایستادند بسیار سخت است. مقاومت در برابر ریاست طلبی و قدرت طلبی یا تنوری پردازی امکان پذیر نیست بلکه خودسازی می خواهد.

پزشکیان ادامه داد: در زمان شاه رسم بر این بود که در منابر جنبه های مثبت و انسان دوستانه ای که حضرت علی(ع) داشتند را گزارش می دادند از جمله مواردی که بارها بیان می شد این بود که روزی امیرالمؤمنین (ع) زنی را دید که در خیابان مشک آبی به دوش گرفته و به سختی آن را به سوی خانه می برد. آن حضرت به سمت او رفت و مشک آب را از او گرفت و به خانه آن زن برد. وقتی بارش را به خانه رساند، آنگاه از حال زن پرسید. زن که علی(ع) را نمی شناخت تا بندی به امیرالمومنین که حاکم و خلیفه جامعه اسلامی بود، توهین کرد و گفت: علی بن ابی طالب شوهر مرا به جنگ نظامی فرستاد تا آنجا کشته شد و چند طفل یتیم برای من گذاشت. احتیاج مرا وادار کرده است تا برای مردم کار کنم تا زندگی خود و اطفالم را تأمین کنم. امام علی (ع) از آنجا بازگشت، سپس زنبیلی پر از طعام برداشت و قصد خانه زن کرد و تهیه آتش نان و نگهداری و آرام کردن بچه ها به این زن کمک کرد، امام علی (ع) به اطفال می فرمود: «علی را حلال کنید که در حق شما کوتاهی شده است» چنین سیره ای تنها در تصور می گنجد، در این دنیا با این اوضاع و احوال نمی توانید چنین شخصی را پیدا کنید که اولاً در بطن جامعه باشد و به محرومان توجه داشته باشد و دوماً حضرت علی(ع) می گفتند که چرا باید در شهری که حاکم دارد، فقیری باشد و این حاکم از حال و روز گار این فقیران اطلاع نداشته باشد و این افراد با گرسنگی سر بر بالین بگذارند.

وی گفت: طبق فرموده حضرت علی(ع) کسی که به پندگان خدا ظلم می کند، خداوند با او دشمن می شود همانگونه که پندگان خداوند با او دشمن می شوند و خداوند این ظالم را رها نکند تا به زمین نخورد. خداوند صدای مظلومین را می شنود و در کمین ظالمین است. به همین دلایل باید بسیار مراقب هوای نفس خود باشیم و متصفانه بسا مردم برخورد کنیم. این چنین هستیم!؟



جمال یعقوب زاده «ون سوفری»

نماخ وفتی دگیل دورون آیفه

دوسلاری مقاما ساتانا بیر باخ

دبیر دی روستم اولدوروم آغ دیوی

چامبیین بختی کیمی یاتانا بیر باخ

تو یوغون پولونا آلیردیخ داوار

یالاتان سالمیشخ ییز حال هاوار

سوروشان اولمادی آی اوغول ن وار

آجینتان قیریلیب یاتانا بیر باخ

ددیلر رأی ورین بونا اصلاح طلب دی

انگلیس د درس اوخویوب جنسی عرب دی

ایندی گوردوخ پامان فر صفت طلب دی

خلقینی دنیادا ساتانا بیر باخ

هره بیر سؤز دندی ییز ده ایناندیخ

میلتنه ایشلیین حقیقتی داندیخ

تزه پاشا دوشوب اؤد آلیب یاندیخ

تو پراغی یاددارا ساتانا بیر باخ

هر طرف دن چورخ پولون باغلادی

اوره گیمیزی چارلی چارپاز داغلادی

میلتنی آج عربی تۇخ ساحلادی

دونیانی بیر بیرینه فاتانا بیر باخ

یاز ییل میللت هر ظولومه دایاندی

قورونون اؤدونا یاشلاردا یاندی

ایثله ایله دی یاتانلاردا اؤیاندی

سویو بولاندیریپ بالیخ تونانا بیر باخ

بوندان آرتیخ گیشمه ییزیم اؤروشه

ون سوفری متل قالیب بو ایسه

دونیانی دورد آلیی تونانا بیر باخ

منطقه نی دنیادا ساتانا بیر باخ

آواپی ماگه
شعروالاب

سال بیست و دوم شماره٥٧٨.....

یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۴۰۰

اگر طالب زندگی سالم و بالندگی می باشیم باید
به حقیقت عشق بورزیم.



آیازدان

علیرضا قاسم زاده
«دهدار»

نازنین نازیله آلدین بو نازیک جانیمل نازدان

سانکی بیرتغمه نی، مطرب قویاری عیشوه لی سازدان

قالدی «قدقا» ده مؤذن گؤردو قدقامتین ای گول

آسبلی قالدی جماعت، فالدیلاز جمله نامازدان

آیازا سوبله دیم اسمه نگارین ساجینا دیمه

قیسقانیب گورک اوره ک، قلبی قالیب ایندی آیازدان

قارشیب چوخلو غمیم سنده اولان ذره جه عشقه

نییه بیر کیمسه آیرمیر آزی چوخدان چوخو آزدان

کاش گؤروب لذت آلاردین نجه آغلیر سنه کؤنلوم

گؤز یاشیم دالغالانیپ تعلیم آلیر ایندی آرازدان

اوره گین یوزداغیدیر، ناله و افغانیمه یانمیر

کیم گؤروب وولگان اولا چالخالانا اودچیخا یوزدان

«دهدار» ایستر آلا درمانینی اول دوزلو دوداغدان

آجیبیان یاره لرین دردینه، درمان الده دوزدان



معرفی کتاب

ملکوت

بهرام صادقی

کتاب ملکوت تنها داستان بلند به جا مانده از بهرام صادقی

است که در نگارش داستان‌های کوتاه ید طولایی داشت.

ملکوت زمانی کوتاه و کم حجم، با جملاتی سراسر، یکی از

کم نظیر ترین نمونه‌های ادبی دوره طلایی ادبیات ایران است.

برسم وقتی در راهروهای دادگستری با سبل جمعیت روبرو هستی چه فکر می کنی بگذاردی من حقیقت را بگویم هر فردی که قدم به مکان یاد شده گذاشته خودش بهتر می داند چقدر حق و چقدر ناحق هست . عده ای مظلوم ند به حقوقشان تجاوز شده برای اعاده حق خود آمده اند عده ای ناحق، تجاوزگر و پایمال کننده حقوق دیگران هستند و می خواهند به عناوین مختلف برای دیگران زور بگویند به حقوق دیگران تجاوز بکنند و غیره... نه من این شهر را نمی خواهم شهری که آدم هایش ، انسان باشند و قانع به حقوق فردی و اجتماعی خود ؛ خلاصه ی همه ی بهانه ها این است که تو از یاد نمی روی . احساس میکنم گاهی بساید روزها بیشتر زندگی کرد چون هر زخمی شب هنگام سر باز می کند برای خیلی از انسانها شب سکوت نیست بلکه تازه آغاز فریادهاست آغاز حمله ی دردهاست، شروع هزاران سوال از خود است چرا من ؟ چرا با من ؟ افکار مثل هزاران مور و ملخ بسر وجود حمله می آورند انگار به شهر گدایان رفته ای و صدها انسانهای گرسنه بر بسته نانی که در دست داری حمله می کنند افکار بی هوا می آیند داغ ات می کنند سردت می کنند و تبدیل به خاطره می شوند احساس میکنی خاطرات تمام نمی شوند بلکه ... تمامت می کنند

من ماهیاست قبل از طلوع آفتاب در حیاط قدیمی خانه مان ، با افکار پیچیده قدم می زلم انگار پاسبانی شب را بر من سپرده اند اندکی بعد صدای زیبا و دل انگیز اذان مرحوم مؤذن زاده آذان مشهور «کبیرا کبیرایش» تنم را می لرزاند سکوت می کنم گوش جان می سپارم به این ندای ملکوتی بعد از آن چشم به افق می دویم ، آنجا که آسمان بر لب های خاکی و چروکیده زمین بوسه می زند و از لایلای این بوسه های سرد و بسی روح افق خوئین نمایان میگردد و خورشید طلوع می کند و طلوع را امید در زندگی خود می دانم احساس میکنم هر روز تولد یست برای آرزوهای ما، برای پیروزی ما، برای زنده بودن ما ...

چیزی از طلوع نمی گذرد بازم پرسش در مغزم شکل می گیرد برای جواب، سؤال خود نمی دانم به کجا بروم از کی بیرسم چگونه تصمیم بگیرم گاهی یسا خود می گویم کار من جستجوی سوزن در انبار کاه است ، گاهی میگویم من در شهر نابینایان آئینه فروشی میکنم برای کر و لال ها آواز لالایی میخوانم ...

خیال تو زده بر من شبیخون

شبّی آب آید از دیده ، شبّی خون

من تک فرزند خانواده هستم چهار ماهی هست که پدر هفتاد و پنج ساله ی خویش را از دست داده ام پدری که در این

@Avayemaku
Avaye_maku



بهار

اوّلمالیدی

مهدی داداش زاده مجتوت
«طائل ماکولو»

قیش دها گنتمه لیدی بیرده باهار اوّلمالیدی

گنتمه گول بوته سیننه غنجه سوار اولمالیدی

یوردوما ایستی گوئش بیرده ایشیق ساجمالیدی

بو سویوق قار اریبب تیره و تار اولمالیدی

بزه نیب باغ چیچگه سیزه یاشیلانمادادیر

اورادا شیره چیخان نازلی نگار اولمالیدی

وئره جک باغدا یئله یار گنتمه زولفون اوجونو

اونو گورجک بو گونول زار و نزار اولمالیدی

آشیریب سازینی(شاهرخ) دوتوب الده چالاجاق

بو هنرمندیمیزین للری وار اولمالیدی

یاری دیندیرمک اولار قلیبنی تسخیر الله سن

آما اوول ارادا قول و قرار اوّلمالیدی

دئدیم آخر منی اولدوردو وصالین هوسی

دئدی هر عاشق اولان درده دچار اولمالیدی

بیر زامان (اصلی- کرم)دوشدو دیله ایندی ده من

هر زامان آیرجیا بیر عاشق زار اولمالیدی

بو طرفدن گلیر عاشق او طرفدن ده گنکدیر

سانما کی بو فلکین جرحی بکار اولمالیدی

ای کونول تک لیگه دؤز چون یئله دیر رسم زمان

قو گرک تک دولانا، دورنا قاتار اولمالیدی

لبریندن منه نولار وئره سن بیر اوچوچک

رسم دیر تازه چیخان میوه نوبار اولمالیدی

باده ی عشقینی نا اهله وئریب زائ الله مه

اونو صرف ائتمک ایچون الده عیار اولمالیدی

دئدیم او چهره ی ماهینده زنجدان نه به دی ؟

دئدی هر بیر بادانیلقدا مزار اولمالیدی

آیریلیب زولفون اوجو آغزینی دوشوش بو نه دی ؟

دئدی هر خزنه ده بیر سحرلی مار اولمالیدی

دئدیم ای جان دها بوخ درده دؤزوم نیله مه لی ؟

دئدی (طائل) دل عاشقده قرار اولمالیدی

داده ام اینک وام را تسویه کرده ام لطف کنیجک را به خودم برگشت دهمد و من ضمن تشکر گفتم ششپ از گاو صندوق خانه چک یاد شده را می آورم همانروز بعد از شام بسوی گاو صندوق رفتم که هم چک یاد شده را پیدا کنم و هم دستی به سر و روی مدارک درون گاو صندوق داشته باشم که در میان مدارک موجود در داخل گاو صندوق نامه ای را پیدا کردم که منتشر دنیای مرا دگرگون کرد و خلاصه متن نامه ی پدر :

بنام خدا فرزندم سهیل از خداوند می خواهم عمر پاک و طولانی و مبارک داشته باشی با کاسبی بساز ولی به حقوق مردم تجاوز نکن ... مواظب مادرت باشش و کلام آخر اینکه شما فرزند واقعی ما نیستید در پنجاه سالگی ما که دیگر صاحب فرزند نشدیم ، ترا که درست یک هفته بعد از تولدت توسط مؤمن یک مسجد که برای ادای نماز صبح می رفته از درب حیاط مسجد پیدا و به بهزیستی سپرده بودند بعد از تشریفات قانونی به فرزند ی پذیرفتم. ...

دیگر جسمانم بقیه ی نوشته ها را نمی دید احساس کردم سرم به دوران افتاده و همه جا سیاه دیده می شد آبی نوشیدم و در گوشه ای نشستم .

نمی دانم شاید یک ساعتی گذشت ، آرام گفتم : مادر ... جواب داد جان ... «شما می دانید مادر هست دیگر، می خواهد ذره ذره و جودش را فدای فرزندانش کند» گفتم سوالی دارم ... به شوخی گفتم : میدانم میخواهی بپرسی فلان خانواده چطور آدم هایی هستند ...

چون این روزها خیلی در مورد ازدواج سخن می گفتی گفتم نه مادر حرفی مهتر از ازدواج دارم گفت بگو ... گفتم من کیستم ؟ اینجا بود که مطلب را گرفت خواست با شوخی و مطالب غیر از مورد بحث، صحبت را به حاشیه ببرد و آخر هم طفره رفت و برای اینکه اذیت نشود پیگیر نشدم فقط گفتم فرزندم ما که برای تو کم نگذاشته ایم من و مرحوم پدرت با تمام وجودمان در خدمتت بوده ایم .

و دنیا و افکار امرزی ام را برسانت تصویر میکنم . آرامش از زندگی ام رخت بر بست وقتی در خانه ام ، در مغازه ام، یا هر جای دیگر با افکارم و با خودم در گیر هستم .

از خودم می پرسم آیا من فرزند گناهم ؟! فرزند یک عشق ممنوعم! فرزند یک فقرم! فرزند ... یک اشتباهم! و صدها سوال بی جوابی که مرا به خود مشغول کرده بدون اینکه جوابی داشته باشم . باور کنید به آدم های خیابان می نگرم و با خودم می گویم کدامیک از اینها برادرم، خواهرم پدرم ... اقوام و خویشان من هستند و بعد ... در خود فرو می روم ...

میان این هفت میلیارد و پانصد میلیون نفر انسان خیلی غریب هستم مثل آن مرغ مهاجری که مقصودش کوچ است ... به



فریاد نسل جوان

حقیقت تلخ

..... سلیمان محمدی

ماست تا این فضای زیبا و معنوی را می بینم در تفکر من این شعر جرح می زند

یک دانه ز تسبیح نماز سحر ت را آرام بنام من محتاج بیانداز

مرحوم پدرم در اتاق به اصطلاح نشیمن یک دکور دارد که دو دست لیوان و دو عدد دولچه ی آب و سه چهار تا خرت و پرت گذاشته و در طبقه ی پایین اش پدرم چند جلد کتاب که حدودا پانزده جلد می شود چشم نوازی می کند یک جلد کلام ... مجید چند جلد کتاب ترکی که شامل نوحه و کتابهای مزاح هستند دو جلد دیوان شهریار و یک جلد حیدر بابایه سلام و دیوان حافظ و گلستان و بوستان سعدی و کتاب احکام .

در طبقه زیرین کتابها گاو صندوق کوچکی نگهداری اسناد مهم چک و سفته های پدر ، این خلاصه و مجموعه ای از کمد دیواری خانه ماست در یکی از روزها یکنفر از همسایگان مغازه به مغازه ی پدرم که اینک بعد از فوت پدر ، توسط من اداره می شود آمدند و بعد از کلی تمجید و تعریف از پدر و فرستادن رحمت به روح در گشتگان و پدرم . برایم گفتند آبا سهیل پدر تان در یکی از بانک ها ضمانت وام مرا عهده دار بودند و من در در مقابل این ضمانت قطعه چکی به پدر تان

ما برای خودمان وقت نداریم

توی یک رابطه هستیم بعد از اولین قرار شام تمام شب را به این فکر می کنیم که : یعنی او به من چه حسی دارد؟ و حتی یک بار هم از خودمان نمی پرسیم من به او چه حسی دارم؟ ماه ها میگذرد بعد از آخرین دعوا عصبی جلوی آئینه می رویم و دستمان را توی موهایمان می کشیم که : اگر او دیگر مرا نخواهد چه؟ و هیچ وقت از خودمان نمی پرسیم من حاضر به ادامه دادن هستم ؟

ما برای خودمان وقت نداریم ، ما وقت نداریم به این فکر کنیم که خودمان چه رنگ مویی را ترجیح می دهیم یا دوست داریم چه سبک لباسی را بپوشیم چون دائما در حال ایراد گرفتن از طرز لباس پوشیدن و رنگ موی دیگرانم ، ما وقت نداریم فکر کنیم تا بدانیم به چه چیزی در زندگیمان اعتقاد داریم و به چه چیزی اعتقاد نداریم ما وقت نداریم بدانیم واقعا مهربان بودن با حیوانات را دوست داریم وقتی توی شهر بازی برای سوار شدن یک وسیله ی بازی با احم از یک بچه ی ده دوازده ساله جلو می زیم ؟ این زرنگی توی ذهنمان می تواند چه اسم دیگری داشته باشد ؟ ما وقت نداریم چون تمام وقـــتمان را صرف این کرده ایم که اعتقادات دیگران را زیر نظر بگیریم ، ما وقت نداریم که برای علاقه ای که داریم تلاش کنیم چون دائم در حال زیر نظر گرفتن آدم هایی هستیم که آسان تر از ما به علاقتشان رسیده اند و دائم شوهر عمه ی خودمان را فحش بدهیم که چه قدر راحت پسرش را با پول توی رشته ی مورد علاقه اش در بهترین دانشگاه ثبت نام کرد ،

ما وقت نداریم خودمان را دوست داشته باشیم چون تمام انرژی خودمان را خرج دوست نداشتن آدم های دیگر می کنیم ،

ما تمام طول روز را خارج از خودمان زندگی می کنیم . ما این روز ها حتی به خدای آدم ها هم رحم نداریم ، ما وقت نداریم خدای خودمان را بشناسیم و همان طور که دوست داریم پرستش کنیم ، چون دائم در حال انتقاد از خدای آدم های دیگر هستیم . ما برای خودمان وقت نداریم استفاده از مطالب سایت، همراه با ذکر نام صاحب اثر نشانه اعتبار تارنمای شما و لینک به وبسایت با توفیق عشق نشانه معرفت شماست!

ویرانی آشیان و شکست دل مادری مهربان ... نمی اندیشم . میخواهم عصایی از آهن و کفش هایی از فولاد به پوشم و در به در دنبال خانواده ام بروم . قاصدک حرف دلم را به خدایم برسان ... ای انسانها بدانید وقتی دل یکی را زخمی می کنید ... دیگر بعدش ... نوازش کردن فقط دردش را بیشتر می کند .

اینک به نقطه ای رسیده ام که دیگر برام فرقی نمی کند در ایران جنگل بسته ای آتش بگیرد ، یا در فلسطین جنگل زبونی ، در لبنان جنگل سیبی یا مزرعه ی تو تونی در کوبا یا حتی مزرعه ی گندم بوری در آمریکا یا جنگلی پر از کو آلا در استرالیا ! برایم دیگر گنگین کننده نیست چون من خیلی تنهام و من نمی دانم کیستم ! وطنم کجاست ؟ از چه انسانهایی زاده شده ام ؟ تنهایی ... بزمردن یک برگ گل نیست مرگ یک فناری در قفس نیست، تبدیل شدن یک جنگل به بیابان نیست یا خشکیدن رودهای زنده دیروزی نیست . تنهایی بی کسی ست ... آوار گیســت ... تنهایی ناله ی بسی صدا ... و سوزناک است . تنهایی غم و سرگردانی است خدایا می دانم برای رسانیدن پیام هیچ نیازی به فریاد کشیدن نیست هیچ نیازی به فریاد کردن نیست هیچ نیازی به بالای کوه رفتن نیست تو اقتدر مهربانی که فریادها و تمنای انسانها را از سکو نشان هم دریافت میکنی پس سکوت میکنم و میگویم ای خدای مهربان من تمام رازهای درونم و گرفتاری هایم را به قاصدک گفته ام ... و به او سپرده ام که حرف های دلم را به خدایم برسان ...

تنها در این ویرانی افکار و غصه های جامه دریده ، یاد خدا آرامم می کند خدایی که هر قدر از عظمتش بگویم مرا یاری توصیف نوک سوزنی از قدرتش نیست هر تک تک ما حتما خار یک گل سرخ یا در صحرا به نوعی فرو رفتن خار در انگشت یا پامان را تجربه کرده ایم ، همان خار که در علم فیزیک ماده نامیده می شود اگر به انرژی تبدیل شود یکصد سال تمامی انرژی « گاز ، نور، گرما و غیره ...» کوچکرین شوری اگر بر چشم رود باید یا شسته بشود یا اشک ریخته شود تا آن ماده ی آزار دهنده رفع گردد درحالیکه اشکی که جاری میشود خودش شور است اما چشم را نمی آزارد و اما دل ! این به ظاهر یک مشت خون و گوشت . یک خانواده ی پنج نفری را تأمین می کند . یا تک تک وجودمان هزاران پیام از قدرت خداوند لایزال را بسرمایه آوری میکند در نظر آورد فقط یک انگشت شصت را نداشته باشید از بستن دکمه ی پیراهن یا کت عاجزید .

منظور از این اشاره ها این است که همه ی تکیه گاهم خداست شما هم، همه ی انسانها را دعا کنید مرا دعا کنید ان شاء الله دعای شما مستجاب افتد و من به آرزوی درونی ام برسم . به آرامش برســم ان شاء الله خدای متعال ، دعاهای همه ی ملتسین را بشنود و خواسته هر بنده ای را اجابت فرماید آری روسپاهیم و شرمنده اما هرگز از درگاه بساکر امتش غافل نیستیم و یقین دارم روزی تمام حاجات شرعی ما را برآورده خواهد کرد ان شاء الله

۱۱۴۲۵. مسوولین محترم ستاد کرونا لطفاً مرغ را هم هدیرت کنید، لطفاً به مرغ فروشی ها سر بزید و ببینید ازدحام جمعیت و بحت و جدل مردم را بخاطر خرید مرغ ببینید، مردم یرای سه روز آینده در مرغ فروشی اسم نویسی می کنند تا فوتشان برسد نوبت ها از عدد ۵۰۰ هم بالاتر رفته است. کرونا فقط در طبیعت نیست، در صف مرغ و روغن بسیار بیشتر است.

.....تماس های متعدد.....
۱۱۴۲۶. لطفاًدر نشریه درج کنید همه این شعارهایی که دادن کادر درمان واگسینه میشوند شو تبلیغاتی بود!الان ۱۰ درصد بیمارستان واگسن کرونا زدن وبجزبیمارستان همه مراکز درمانی چه بهداشتست ودرمان وجه تامین اجتماعی هیچکدم از کادر درمان واگسن نزده اند کسی هم پاسخگو نیست جالب اینجاست که بچه های درمان را واگسینه نکرده رفتن مرکز نگهداری سالمندان بهزیستی واگسن کروزانند واقعاسخره است چون تا نیروهای درمان ایمن نشسوند کل جامعه درخطر خواهدبود!احسن به تدبیر بی تدبیری مسئولان که بازهم با روی کادر درمان که از جان ما میگذرانند گذاشتند.

.....نام محفوظ.....

۱۱۴۲۷. هیچکس گوش به حرف ما نمیدهد در مورد مسکن ملی خواهشا پیام مارا هم پخش کنید که مسوولان چرا انقدر حرف و درخواست مردم برایشان بی اهمیت هست اگه اهمیت قیدبدهند ما فردا به همراه جمعی از دوسان شکایت تنظیم کنیم و امضا بگیریم احه این رمش نیست که برادر من میخوامی ۴۰۰ میلیون پول بگیري بعد مسکنی بدهی که میدانی هیچوقت ما کو از آن سمت پیشرفتی نخواهد داشت چرا که مکان کارخانه و زندان و آسفالته و اداره هست بعدش اگه باران شدید بیاید پایین شهر ما کو کلا سطح آب خیلی بالا می آید. مسولان نشستن خانه شان از هیچی خبر ندارند یا یک امتیاز ویژه برای کسانی که میخواهند جنب ایران خودرو خانه بسازند؟ قسائل بشوند مثلا بگویند هرزینه هایش نصف یا بر اساس محل کار تقسیم بندی کنند یا اینکه در جایی بهتر که خودشان میدانند شهر از کدوم سمت قرار اخه پیشرفت داشته باشه اقدام کنند ممنون

.....از متقاضیان مسکن ملی.....

۱۱۴۲۸. با سلام میخواستم در مورد زمین های مسکن ملی بگم که چرا قبل از ثبت نام منطقه زمین ها رو معلوم نکردند اگر قبل ثبت نام میگفتند که زمین ها قرااره طرف زندان بیافند هیچکس

پس از مدتی سر وقت کتابخانه و کتاب‌هایمان که می‌رویم لاکترشان دیگر با هم تفاوت زیادی نمی‌کنند، چون تقریباً چیز زیادی از آن‌ها یادمان نمی‌آید؛ محسّوای هر کتاب صرفاً به‌صورتی مبهم و آشفته از ذهن ما عبور می‌کند.

در چنین مواقعی ابتدا برپشان می‌شویم که مشکل از حافظ ضعیف خودمان است یا شاید کتاب‌ها تأثیر اندکی بر ما داشته‌اند. اما وقتی می‌فهمیم بسیاری از دوستانمان هم همین تجربه را دارند کمی احساس آسودگی می‌کنیم. اگر محتوای کتاب‌ها تا بدین حد کم به خاطر می‌مانند، اساساً اهمیت مطالعه در چیست؟ ولف دوبلی، نویسنده کتاب «هنر شفاف اندیشیدن»، پیشنهادهایی دارد.

ما به درستی کتاب نمی‌خوانیم و کتاب‌خوانی را به نحو گزیده و با دقت کافی به انجام نمی‌سانیم. باید کتاب‌ها را به گونه متفاوت بخوانیم و برای این کار، چارچوب راهنما و پیش‌روی خود را به شما پیشنهاد می‌کنم.

بگذارید با یک مثال ساده مسئله را توضیح دهم. هر بلیت قطار چند سفره در سوئیس شش بخش جداگانه دارد. پیش از آغاز سفر، شما کارت خود را در یک دستگاه نارنجی‌رنگ قرار می‌دهید که تاریخ و زمان سفر را روی آن درج می‌کند و بخش کوچکی از گوشه سمت چپ کارت را برمی‌دارد. زمانی که هر شش بخش کارت مورد استفاده قرار گیرد، اعتبار بلیت به پایان رسیده و بلیت بی‌ارزش به شمار می‌رود.

به همین ترتیب، برای خواندن کتاب‌ها نیز بلیتی را به پنجاه بخش متفاوت در نظر بگیرد. در ست به شیوه بلیت‌های قطار، در اینجا نیز پیش از هر بار خواندن کتاب، باید یکی از این بخش‌ها را ثبت کنید؛ اما بر خلاف بلیت چند سفری، این تنها بلیت شما خواهد بود و نمی‌توانید در صورت تمایل یکی دیگر تهیه کنید. زمانی که اعتبار این بلیت به اتمام رسد، شما قادر به باز کردن هیچ کتاب دیگری نخواهید بود و با وجود اینکه در سیستم حمل‌نقل، امکان فرار از باجه ثبت بلیت وجود دارد، در اینجا هیچ تقلبی ممکن نیست. شاید پرسید که تنها پنجاه کتاب برای تمام عمر؟ این موضوع احتمالاً برای بسیاری افراد اهمیت چندانی ندارد، اما یرای شما که در حال خواندن این مقاله هستید، چشم‌انداز بوختناتی است. چطور ممکن است حتی فردی نیمه متمدن زندگی خود را با این تعداد محدود کتاب به سر برد؟

کتابخانه خصوصی من شامل سه هزار کتاب است که تقریباً یک سوم آن‌ها خوانده شده‌اند، یک سوم از آن‌ها نیمه‌خوانده مانده‌اند و یک سوم دیگر نیز اساس دست‌نخورده هستند. کتاب‌های جدیدی نیز هر سال به طور مرتب به این تعداد اضافه می‌شوند. آن‌ها را دسته‌بندی می‌کنم و خود را از شر برخی خلاص می‌سازم. کتابخانه من در مقایسه با فردی چون اومبرتو اکو با کتابخانه‌ای به بسزگی سسی هزار کتاب، نمونه‌ای پیش‌پاافتاده محسوب می‌شود. بااین حال و علی‌رغم تعداد محدود کتاب‌ها، محتوای آن‌ها صرفاً به صورتی مبهم به یاد مانده است. در واقع وقتی به جلد آن‌ها نگاه می‌کنم، نوشته‌های هر کتاب به

آواپی ماگو

ان همه پول واریز نمیکرد بر اساس یک قرعه کشی نا عادلانه که اکثریت هم طرف زندان هست، ارزش زمین در آن منطقه با ارزش زمین بالای شهر یکی هست ؟ چرا همان موقع نگفتند یا حداقل زودتر تا انصراف بدهیم این همه مدت پول ماند و الان بدون بهره ای آن هم اگر الان انصراف بدهیم بعد چند ماه پولمان دستان میرسد اوتایی که ثبت نام کرد دند مگر پول مفت داشتند که بعد این همه مدت انجا زمین بدهند و الان مجبور به انصراف بوشم چرا مسوولی جوابگو نیست؟

.....الف.....

۱۱۴۲۹. مسوولین گمرک بازرگان لطفا بیدار شوید، مردم مرزنشین را بیش از این آزار ندهید، در آمد گمرک را نخواستیم، لااقل از گمرک به ما آسیب نرسانید و روز گاران را سیاه نکنید. به خاطر کم کاری و ضعف مدیریتش، رانندگان ترانزیت بدترین مشکلات را متحمل می‌شوند، از پاره شدن شبانه جادر ترانزیت تا جاسازی مواد مخدر این کارها و امثال آنها شبانه صورت می‌گیرد، تعداد ماموران خود را افزایش دهید، کنترل ها را تسدید کنید، و هر کاری دیگر که میتونید انجام دهید تا رانندگان را بیش از این متحمل فشارهای متعدد نساژ بد، خسته شدیم گناه ما چیست؟!

.....جمعی از رانندگان ترانزیت.....

۱۱۴۳۰. میخوام از شرکت مخابرات تشکر کنم که به خاطر مبلغ اندک قبضی موبایلم، سیمکارت مرا یک طرفه قطع کرده اند. واقعا از عیدی که دادید متشکرم، شرم بر شما. در این ایام تعطیلات در میان انبوه پیامک های تبریک، پیامک مخابرات را ندیدم و به موقع پرداخت نکرده ام.این چنین رفتاری را به هیچ مشترکی در هیچ کجای دنیا نمی کنند که ما در ایران می‌بینیم. عجاتت آور است.

.....جبارزاده.....

۱۱۴۳۱. لطفا در مورد مکان مسکن ملی هم خبر هایی بگذارید از شش ماه پیش پول واریز کردیم قرعه کشی کردند

سال بیست و دوم شماره۵۷۸ یکشنبه ۲۲ فروردین ۱۴۰۰

زندگی سریع‌دویدن، بالا و بالاتررفتن نیست؛ زندگی توانایی کنارآمدن و جستن است.

به بنده هم در آمده ولی مگر انصاف است همه ۴۰ میلیون واریز کنند یکی یفتند بهترین نقطه شهر یکی هم مثل من بیفتند کنار رودخانه زنگبار؟؟؟آخرین قطعه چند متر مونده به سه رودخانه...اگر قرار است تعادل و انصاف میان اعضا رعایت بشود باید چاره ای بیندیشند اگر قرار بود کنار زنگبار باشد خودمان درست میکردیم...۲۲ متر زمین دادن پسرای ده نفر یعنی به واحد ۷۰ تا ۸۰ متری بخدا ما خودمان میتواستیم درست کنیم در یکی از روستاها از این هم بهتر بود. الان ارزش پولمان که ان زمان واریز کردیم خیلی پایینته خیلی راحست میگویند هر کی نتخواست بیدان انصراف بدهد خدا جای حق است این رمش نیست.ممنونم

.....از متقاضیان مسکن ملی.....

۱۱۴۳۲. سلام عرض ادب خدمت فرمانده محترم نیروی انتظامی شهرستان ما کو پلاک های مخدوشی که در شهر مشاهده میفر ما مید یا سیاست های ستاد کرونا ناقص است یا عملکرد راهنمایی رانندگی ضعیف میباشد الان با این پلاک معلوم نیست چه کسی جایزه جریمه را به جای این راننده متخلف دریافت میکند شاید یک کارگر ساده باشد شاید با کبان باشد شاید از قشر ضعیف باشد تر و خشک باهم میوزد

.....امین زاده.....

۱۱۴۳۳. من به گلابه داشتم، مسوولین منطقه آزاد وقتی نمیتوانستند که به اندازه ظرفیت زمین بدهند چرا همه را امیدوار کردند؟ گناه ما چیست که شانس نداشتیم الان که مارا در مسکن ملی نردن و میگویند که بازرگان میدهند!!!! بخدا ما وام برداشتیم الان انصراف بدهیم سود وام را از جیبمان باید بدهیم تا تسویه کنیم و این ضرر هست دیگر پیشرفت نکردیم هیچ ضرر هم کردیم بخدا این انصاف نیست ، مگر قطعه زمین دادن در دست منطقه کار سختی هست ما چطور از بازرگان رفت وامد کنیم برای سرکارمان؟ وقتی ماشین هم نداریم!

.....۴۳۱-----۹۱۴.....

می‌خوانم. بی تردید میزان کتاب خواندنم با گذشته یکسان است،

کمتر بخوانید ولی دوباره بخوانید

اما اینک کتاب‌های کمتر و بهتری را می‌خوانم و هر یک را ریز دو بار مطالعه می‌کنم. در واقع به شدت گزیده‌خوان شده‌ام و تنها با کمتر از ده دقیقه، درباره خواندن یا نخواندن هر کتاب تصمیم می‌گیرم. تصور بلیت چند سفری در این سخت‌گیری مرا یاری می‌کند. از خود می‌پرسم آیا کتابی که من در دست دارم ارزش قربانی کردن یکی از بخش‌های بلیت را دارد؟ پاسخ در موارد اندکی مثبت است. کتاب‌هایی که خواننده می‌شوند هم بر اساس اصول

معین شده، بلافاصله مورد بازخوانی قرار می‌گیرند. به راستی چرا نباید هر کتاب را دو بار خواند؟ در موسیقی ما هر قطعه را بارها و بارها گوش می‌دهیم. نوازندگان نیز به خوبی می‌دانند که نواختن استاندارده یک قطعه تنها پس از بازخوانی چندباره آن و تمرکز کامل میسر می‌گردد. آن هم پیش از اینکه نوازنده با عجله در پی قطعه دیگری باشد. چرا نباید با کتاب‌ها نیز همین گونه رفتار کرد؟

تأثیر دومین مطالعه کتاب، صرفاً دو برابر نخستین بار نیست، بلکه بسیار بیشتر است. من بر اساس تجربه شخصی، آن را بیش از ده بار بیشتر از اولین خوانش کتاب مؤثر می‌دانم. به این صورت که اگر بعد از خواندن اول ۳ درصد از کتاب را به یاد می‌آورم، پس از دومین نوبت، میزان یادآوری به ۳۰ درصد می‌رسد.

این نکته مرا بارها و بارها متعجب ساخته است که وقتی به آرامی و با تمرکز مطالعه می‌کنیم تا چه حد دومین مطالعه را خوانشی جدید می‌یابیم و درکی عمیق‌تر از نتایج چنین خواندنی به دست می‌آوریم. هنگامی که داستایفسکی در به نابلو «جسم در گذشته مسیح در آرامگاه» در شهر باغ نگاه کرد، چنان محصور نقاشی شد که هم‌سرش به ناچار پس از نیم ساعت او را از مقابل تصویر کنار کشید. جالب آنکه او دو سال بعد از این زمان همچنان می‌توانست نقاشی را در زمان خود به تفصیل شرح دهد. آیا عکسی فوری با یک گوشی آیفون قادر است چنین تأثیری داشته باشد؟ احتمالاً پاسخ منفی است، زیرا نویسنده بزرگ باید

@Avayemaku

۱۱۴۳۴. قابل توجه راهنمایی و رانندگی! در روزی که حتی از جلوی درب خانه ام نکان نخورده‌ام برای پیامک آمده که در فلان تاریخ در سه راهی ایواغلی جریمه شده‌ای این هم مبلغ جریمه ! آقا اگر دوربین هایت مشکل دارد ، لطفا مشکلت را حل کنیذ گناه من بدبخت چیست که متحمل جریمه بشوم ؟ آن هم در تاریخی که ۲۴ ساعتش را در خانه بسوده‌ام و از جابم نکان نخورده‌ام ! اگر هم عده‌ای از خدا بیی خبر پلاک هایشان را مخدوش می کنند بازهم این گناه من نیست سیستم کنترل و تصویربرداری و دوربین و هر امکاناتی که دارید را د پیشرفته تر سازید تا مردم مظلوم را بیش از این آزرده خاطر نساژید . مشکلاتمان به اندازه کافی زیاد هست لطفا زیاد ترش نکنید .

.....۷۷۹-----۰۹۰۳.....

۱۱۴۳۵. فقر چیست ؟ شخصی را میشناسم ریز به ریز زندگی فلان هنر پیشه را میداند زندگی هنر پیشه های کره ای را هم می داند ولی از تاریخ کشور خودش هیچ نمی دانه یکی را میشناسم ماشین کلاس بالا دارد همیشه هم از فرهنگ کشورهای خارجی تعریف میکند در ماشین موز میخورد و پوستش را بیرون پرتاب می کند یکی هم خیلی از دمو کراسی حرف می زند ولی در خانه اش زن و فرزندش جرات ندارند یک ریزه هم مخالف حرفش را بزنند من به این جور آدمهای می گم فقیر ! چه فرقی می کند کفش چند میلیونی پایش باشد ولی از جا پایش بوی تعفن بیی فرهنگی باید . فقر فرهنگی و اجتماعی بدترین بدترین نوع فقر است چون با هیچ ثروتی درست نمی شود آدم بی فرهنگ همیشه بی فرهنگ است ، در جامعه ی ما هنوز بی فرهنگی بیداد می کند!

.....عبداللهی.....

۱۱۴۳۶. تمام دنیا درمقابل کرونا واگسینه شدند ولی به ما همیشه وعده می دهند حالا خرداه ما شد مهر ما! چقدر قرار است بمریم ؟ حتی برای کادر درمان واگسن نیست چه رسد به ما مردم مظلوم مدرسه ها تعطیل بچه ها بیسواد دیگر والدین قدرت این را ندارند که بچه هایشان را پای درس شاد بنشانند خسته شدیم

خود را در نقاشی غرق کند تا بتواند در آینده به نحوی سازنده از آن در آثار خویش بهره گیرد. واژه کلیدی در اینجا غوطه‌وری است که در ست در نقطه مقابل موج‌سواری قرار می‌گیرد.

اجازه دهید بحث را با اشاره به چهار نکته به پایان برم. نخست در باب اثربخشی که تا حدود زیادی امری فنی به نظر می‌رسد. آیا داوری کتاب‌ها کاری درست است؟ پاسخ مثبت است. این نوع مطالعه بر سودمندی و برخورد غیر احساساتی تمرکز است. اجازه دهید احساسات را برای فعالیت‌های دیگر نگاه داریم. فکر می‌کنم اگر کتاب، به دلیل فقر محتوا یا خواندن نادرست، اثری در مغز باقی نگذارد، زمان را هدر داده‌ام. در واقع به لحاظ کیفی، کتاب با خوردن شیرینی لذت، پرواز بر فراز آلب یا لذت رابطه جنسی تفاوتی بنیادین دارد.

دوم آنکه کتب جابیی، پلیسی و معمایي از این قاعده مستثنا هستند؛ زیرا معمولاً کسی نمی‌تواند برای بار دوم آن‌ها را بخواند. به راستی چگونه می‌توان قاتلی شناخته‌شده را بار دیگر ملاقات کرد.

سوم آنکه باید برای خود تصمیم بگیرید که چه تعداد جایگاه کتاب در بلیت کتاب‌خوانی در اختیارتان قرار دارد. من برای ۱۰سال آینده خود را به ۱۰۰کتاب محدود کرده‌ام که به طور متوسط سالانه ده کتاب را شامل می‌شود. این تعداد برای نویسنده‌ای چون من به نحو جنایت کارانه‌ای اندک است. اما همانطور که گفتیم، من کتاب‌های عالی را دو و گاهی سه بار، یا لذت فراوان و اثربخشی ده برابری می‌خوانم.

و در نهایت، اگر هنوز جوان هستید، باید در یک سوم اول از دوران فعال کتاب‌خوانی خود، بی‌توجه به کیفیت، هر مقدار کتاب ممکن را، اعم از رمان، داستان‌های کوتاه، شعر و کتب غیر داستانی، ببلعید. خودتان را با خواندن سرگرم کنید. رمز این توصیه در نوع بهینه‌سازی ریاضی به نام «مسئله منشی» نهفته است. این مسئله در صورت‌بندی کلاسیک آن، درباره استخدام بهترین منشی از میان داوطلبان متعدد است. در راه‌حل پیشنهادی، باید از طریق گفتگو با ۳۷ درصد اول داوطلبان، تصویری کلی از توزیع کیفی آن‌ها به دست آورید و سپس همه این افراد را رد کنید. می‌توانید توضیحات بیشتر را در سایت ویکی‌پدیا مطالعه کنید. بر این اساس، با خواندن گسترده کتاب‌ها (به معنای آماری کلمه) و آزمودن آن‌ها در یک سوم نخست از دوران کتاب‌خوانی خود، تصویری از توزیع کیفی آثار به دست خواهید آورد و توان داوری شما تقویت می‌گردد. به این ترتیب در ادامه می‌توانید با شدت زیاد گزیده بخوانید.

پس از حدود سن چهل سالگی به بعد بلیت کتاب‌خوانی خود را تهیه کنید و پس از آن، به دقت به این اصول وفادار بمانید. چراکه به هر حال پس از رسیدن به چهل سالگی، زمان محدودتر از آن است که برای خواندن کتاب‌های ضعیف و کم‌باه صرف شود.

۱۱۴۳۷. سلام خسته نباشید درخواست میکنم در مورد جریمه های دوربین پارک جنگلی پلیس راه اطلاع رسانی سید تا مسئولین محترم پلیس راه ما کو رسیدگی کنند برای خودروهای پلاک غیر بومی در دو روز گذشته برای دو خودرو ما تا پیامک تخلف ۲۰۰ هزار تومانی که طی سه ماه گذشته ثبت شده امده امروز هم با کلی مدارک سند خانه کارت ملی شناسنامه و حتی دفترچه بیمه تاامین اجتماعی و بیمه خودرو که همه صدور ما کو هست بردم جواب نگرفتم در ضمن این محدودیت مثل اینکه مختص ما کو میباشد، اگر محدودیتی هم هست لطفا بعد از ساعات تعیین شده اعمال شود نه در روز روشن!

.....تماس های مردمی.....

جوابیه: سرهنگ محمدنژاد رییس راهنمایی و رانندگی ما کو در پاسخ به اعتراضات مردم در خصوص جریمه های کرونا گفت : افرادی که دارای پلاک غیربومی ساکن ما کو هستند برای حل مشکل جریمه بسا دریافت نامه از فرمانداری میتوانند مشکل جریمه را حل نمایند .

در پیامک ارسالی به شهروندان لازم به توضیح است که پیامکها بصورت کشوری ارسال میگردد و منظور از درج آدرس ایواغلو محدوده ی سه راهی خوی تا کمربندی بازارگان و پارک جنگلی ما کو را شامل میشود .راهنمایی و رانندگی ما کو برای پاسخگویی به مشکلات شهروندان در خدمت عزیزان میباشد .

۱۱۴۳۸. من یک شهروند ما کو بی هستم کرونا گرفته ام خانوادگی کرونا گرفته ایم ۱۴ نفر از خانواده ما به کرونا مبتلا شده اند ، عزیزان کرونا را جدی بگیرید ماسک بزنید من خودم خیلی مراعات میکردم اما فقط در یک مراسم ماسک نردم ... خیلی سخت است ماسک بزنید و در جمعیات حاضر نشوید . قدر سلامتی خود را بدانید .

.....حسین

۱۱۴۳۹. یک ماه و شاید بیشتر است که مرغ نخورده‌ایم ما که قدرت خرید گوشت نداشتیم ، مرغ هم نمی‌توانیم بخریم مسوولین شما مزه ی گوشت را هر روز می‌چشید از حال فقرا و مردم مظلوم که همیشه در صف گیر می‌کنند خبر دارید ؟ هیچ کس به مشکلات مان رسیدگی نمی‌کند همه مسئولین پول مفت می‌گیرند و می‌خواهند و گر نه اوضاع این‌انطور نمی‌شد .

.....رمضانی.....

نامه سرگشاده مردم بورالان به مسولین و مدیرعامل منطقه آزاد ماکو

جناب آقای عبدالحیمنی مدیرعامل محترم منطقه آزاد ماکو با سلام و عرض احترام، همانطور که مستحضر هستید جاده بورالان-ماکو ده ها سال هست که جاده آسفالتش در افتضاح ترین وضعیت ممکن بسر می‌برد جاده ای که راه مواصلاتی ۲۸ روستا و صدها خانواده شهید که از حداقل امکانات یعنی جاده محروم است ما به عنوان مردم بورلان از محضر عالی تقاضا مندیم از این منطقه بازدید و اقداماتی لازم و شایسته در شأن این منطقه محروم انجام دهید. همانگونه که مستحضر هستید جاده بسورلان که زیر نظر منطقه آزاد ماکو هست تا کنون بعد از اوایل انقلاب هیچ سهمی نه از طرف بودجه دولت و نه منطقه آزاد نداشته است و آسفال آن به علت تردد خودرو های سنگین که مشغول سنگ ریزی در اطراف رود ارس هستند فرسوده گشته امید است بعد از سال ها با حضور افراد لایقی چون شما اقداماتی لازم در این راستا صورت پذیرد.

پیشاپیش از تلاش و همت شما مدیرعامل محترم و دلسو سازمان منطقه آزاد ماکو صمیمانه سپاسگذاریم

عشایر ذخائر انقلاب هستند .امام حبینی (ره)

با تشکر از مدیر محترم نشریه آوای ماکو

آکهی مفقودی

برگ سبز خودرو پژو سواری مدل ۹۶ به شماره موتور 24 k 114 1771 و شماره شاسی NAAM11VE3HK017506 بنام زیبا عربی متولد ۱۳۶۹ و به کدملی ۲۷۴۰۳۵۶۷۵ مفقود و از درجه اعتبار ساقط میباشد.

آکهی مفقودی

کارت سبز خودروی سمند سواری مدل ۸۳ به شماره موتور ۲۷۴۰۴۷۲۰۸ و شماره شاسی ۸۲۲۵۶۱۳۳ متعلق به داوود حسین زاده شوطی فرزند واحد به کدملی ۶۴۰۹۸۶۲۴۱۵ متولد ۱۳۶۳ مفقود گردیده و از درجه اعتبار ساقط میباشد.

دریافت انتقاد ، پیشنهاد شکایت و تقدیر از عملکرد پلیس با تلفن

۱۹۷

دورنگار ۲۱۸۶۴۴۶۶-۰۲۱
تلفن گویای ۲۱۸۶۴۴۴۴-۰۲۱
صندوق پستی ۱۵۳-۱۵۷۳۵

دفتر نظارت همگانی بازرسی انتظامی ماکو

خانواده های محترم حنفی	خانواده های محترم حنفی زاده و یگیری	خانواده های محترم حنفی زاده و یگیری
مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم	مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحومه و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم	مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم
خانواده های محترم جدیدی رندی و حبیبی	خانواده های محترم ابراهیم پور رندی و امان الله زاده	خانواده های محترم ابراهیم پور رندی و امان الله زاده
مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم	مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم	مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم
خانواده های محترم بشارت و پورعلی	خانواده های محترم جمشاسب و آصف ماکویی	خانواده های محترم گوزل زاده و اعرابی
مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم	مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحومه و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم	مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم
خانواده های محترم خیاطی و شادرو	خانواده های محترم ناصر و گوراوغلی	خانواده های محترم محمدنژاد و سبحانی
مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم	مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحوم و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم	مصیبت وارده را تسلیت عرض نموده ، غفران الهی برای آن مرحومه و صبر جمیل برای بازمانده گان را از خداوند متعال مستلت می نمایم

شماره ۵۷۸
هفته نامه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی
محبان ممتاز و مدیر مسؤول: رضا منصرف
زیر نظر شورای نویسندگان
مدیر اجرایی: زهرا ابراهیم زاده
چاپ: چاپخانه و لیتوگرافی پیام رسانه همدان
مالک: خدایان امام خمینی، جنب نامین اجتماعی
تلفن همراه مدیر مسؤول: ۰۹۱۴۱۶۲۳۱۸۲
تلفن: ۰۲۴۴۴۴۴۴۵۵۵۸
فکس: ۰۲۴۴۴۴۴۴۵۵۵۸

آواپی ماکو
@Avayemaku
rezamonsaref@gmail.com
AVAYEMAKU

داوری‌ها خیلی خوب عمل نمی‌کنند. حافظه انتخاب‌کننده است. ما تمایل داریم تعداد کمی از موارد بسیار مهم را به یاد آوریم، یا مواردی که عقاید پیشین ما را تأیید می‌کنند و یا مواردی که ما را در بهترین حالتمان نشان می‌دهند (یا در مورد انسان‌های خودمنتقد، در بدترین حالت). اگر واقعاً می‌خواهید به درکی دقیق از تفهیمی خود برسید، من دو رویکرد علمی دیگر نیز سراغ دارم.

یکی از این رویکردها اتخاذ متدهای نمونه‌برداری تجربی است که دو روان‌شناس به نام‌های راسل تی. هرلیسورت از دانشگاه نوادا و میهایلی سیزنت‌میهایلی از دانشگاه کلارمونت ابداعش کرده‌اند. هشدار گوشی موبایل یا هر وسیله دیگری که در دسترستان است به شکلی دینی فعال کنید. وقتی هشدار به صدا در آمد، ببینید در آن زمان در حال فکر کردن به چه چیزی هستید. ممکن است در خودسنجی خیلی خوب عمل نکنید و شاید در آن لحظه بخواهید جالبوسی از خودتان را توجیه کنید، اما حداقل بعد از مدتی یک نمونه گویا به دست خواهید آورد.

دومین رویکرد امتحان کردن چیزی شبیه به ذهن آگاهی است، مفهومی که از سنت‌های تفکر آسیایی گرفته شده است. اخیراً آرکان، کارلسون، روان‌شناس در دانشگاه تورنتو، تمرین‌های ذهن آگاهی را به‌عنوان راهی پیشنهاد داده است که به‌واسطه آن خودشناسی بیشتر خصلت‌های شخصیتی دشوارفهم ممکن می‌شود، خصلت‌هایی همچون تفهیمی که به‌لحاظ ارزش‌گذاری درجه بالایی دارند اما مشاهده‌پذیری آن‌ها پایین است. ذات ذهن آگاهی این است که تا حد ممکن بدون قضاوت کردن به تجربیات خود توجه کنیم. کارلسون معتقد است اگر طبق عادت تجربیات خودمان را همان‌طور که می‌گذرند مورد بررسی قرار دهیم، می‌توانیم به شواهد بیشتر و گویاتری برسیم و با استفاده از آن‌ها شخصیت خود را درآزمایی کنیم.

اگرچه تحقیق درباره ذهن آگاهی تجربی در ابتدای مسیر خود قرار دارد، شواهدی مبتنی بر نوعی ارتباط بین ذهن آگاهی و خودشناسی وجود دارد. برای مثال، آمبرسر اس. امانوئل و همکارانش در دانشگاه کنت استیست دریافتند شرکت‌کنندگان که به‌دقت مراقب حالات روانی خود بودند به‌طور دقیق‌تری واکنش‌های احساسی خود به انتخابات ریاست‌جمهوری آمریکا را پیش‌بینی کردند. کریستینا آل.همیل و جان ای. آیدگراف، که آن‌ها نیز هردو از پژوهشگران کنت استیت هستند، متوجه شدند ذهن آگاهی خودسنجش‌گرانه ارتباطی نزدیک با گرایش به تمایز قائل شدن بین احساسات مثبت و منفی در حین نمونه‌برداری تجربی دارد.

نمی‌دانم این انتظار که تعداد زیادی از مردم این دو روش را به‌منظور ارتقای شناخت خود از شخصیت اخلاقی‌شان، و نه برای سنجش میزان موفقیتشان، به شکلی جدی به کار بندند تا چه حد واقع‌بینانه است. پس اجازه دهید این نوشته را با پیشنهادی معتدل‌تر به پایان برسانم: چند ساعت بعد وقتی بین دیگران هستید درباره این مطلب فکر کنید، مثلاً وقتی در صف نهار ایستاده‌اید، یا در جلسه هستید و یا وقتی در یک مهمانی یا در بازاری شلوغ حضور دارید. به مردم دور و بصرتان توجه کنید. آیا آن‌ها احساس و ابزار هستند؟ یا با فردیتی جذاب می‌درخشند؟ به عبارت دیگر، دقت کنید که عینک تفهیمی را به چشم دارید یا خیر؟

همه ما گاهی از پشت عینک تفهیمی به جهان نگاه می‌کنیم. اما اسیر این بیشش نیستیم. فکر می‌کنم بیشتر ما تنها با فکر کردن به آن می‌توانیم آنچه در این دیدگاه معیوب است مشاهده کنیم. و راه برداشتن عینک تفهیمی از چشم همین است.

مدیران بخوانند:

بر کارمندان خود در روزهای کرونایی سخت نگیرید

جعفر محمدی – طبق مصوبه ستاد ملی مبارزه با کرونا، تا یک دوم کارمندان ادارات مناطق نارنجی و قرمز می‌توانند در محل کار حضور نداشته باشند و به نوبت سر کار بروند.

تشخیص این مهم به عهده مدیران هر دستگاه گذاشته شده است.

تجربه تعطیلی یک دوم کارمندان در یک قبلی کرونا نشان می‌دهد که اغلب مدیران، با درک درست شرایط، این مصوبه را به‌طور کامل اجرا کرده‌اند. با این حال، گزارش هایی وجود دارد مبنی بر این که برخی مدیران، این مصوبه را با تفسیر شخصی، زیر پا گذاشته و عملاً بلاموضوع کرده‌اند؛ بدین صورت که حتی حضور غیر ضروری پرسنل را نیز الزامی کرده‌اند؛ گو این که نبود زیردستانی که برایشان حکم برانند از نظر روانی برایشان تحمل‌ناپذیر بوده است!

مدیر

مدیران باید بدانند که اغلب کارمندان، مانند آنها با خودروی شخصی رفت و آمد نمی‌کنند و مجبورند با مترو و اتوبوس‌های متراکم تردد کنند و جان‌شان به خطر بیفتد. به علاوه، باید یادشان باشد که کارمندان مثل آنها در اتاق‌های بزرگ و یک نفره، کار نمی‌کنند بلکه عمدتاً در فضاهای جمعی مشغول به کارند، حال بماند کارمندانی که مدام با ارباب رجوع نیز سر و کار دارند.

بنابر این انصاف و انسانیت و حتی قاعده مدیریت ایجاب می‌کند، در این شرایط که مرز بین زندگی و مرگ به بار یکی مو شده است، مدیران با سهل‌گیری و نگاه بزرگوارانه درباره حضور پرسنل تصمیم بگیرند و مراقب جان آنها باشند.

این نکته درباره شرکت‌های خصوصی نیز صدق می‌کند و هر چند آنها الزام قانونی در این باره ندارند، ولی رواست تا جایی که برایشان میسر است، با بهره‌گیری از قدرت مدیریتی خود، این ایام را با نوبتی کردن حضور کارمندان سپری کنند. این روزهای گذرد و کارهای اداری و شرکتی نیز با افت و خیز خود، انجام خواهند شد ولی آنچه باقی می‌ماند، کارنامه‌ای است که هر کدام از ما در دوران سخت کرونا برای خودمان تدارک می‌بینیم.

از علامه حسن زاده پرسیدند: آدرس امام زمان (عج) الله کجاست؟ کجا می‌شود حضرت را پیدا کرد؟ ایشان فرمودند: آدرس حضرت در قرن کریم اله ۵۵ سوره قمر است.. که می‌فرماید: فی مقعد صدق عند ملک مقتدر ... هر جا صدق و درستی باشد، هر جا دغل کاری و فریب کاری نباشد، هر جا که یاد و ذکر پروردگار متعال باشد، حضرت آنجا تشریف دارند ..

با این تعاریف آیا واقعا حضرت می‌توانند در ایران تشریف داشته باشند !!؟

آدرس خانه امام زمان

از علامه حسن زاده پرسیدند: آدرس امام زمان (عج) الله کجاست؟ کجا می‌شود حضرت را پیدا کرد؟ ایشان فرمودند: آدرس حضرت در قرن کریم اله ۵۵ سوره قمر است.. که می‌فرماید: فی مقعد صدق عند ملک مقتدر... هر جا که صدق و درستی باشد، هر جا که دغل کاری و فریب کاری نباشد، هر جا که یاد و ذکر پروردگار متعال باشد، حضرت آنجا تشریف دارند

از کجا بدانیم آدم تفهیمی هستیم یا نه؟

نه‌چندان بدی که داشته‌اند با چهره‌ای سرخ از شما عذرخواهی می‌کنند. در مقابل، برای تفهیم‌های تمام‌عیار هیچ چیز به اندازه این‌گونه عذرخواهی‌ها بیگانه نیست.

البته اگر از این ایده احساس راحتی کرده و با خود فکر کنید «ببین، چون من نگران تفهم بودن خودمم، و الاثم نلستم و دارم به مقاله درباره همین موضوع می‌خونم، پس قاعدتاً نباید تفهم باشم!» و دست از نگران بودن بردارید، در همان لحظه تفهیمی شما آشکار می‌شود.

مانع مشخص دیگری که در راه خودشناسی تفهم‌ها وجود دارد عدم توانایی آن‌ها در گوش دادن است. یکی از مهم‌ترین راه‌های رسیدن به خودشناسی اخلاقی این است که با آغوشی باز به انتقادات اخلاقی دیگران از خودتان گوش فرا دهید. این کار برای افراد تفهم آسان نیست.

چون تفهم‌ها دوست ندارند دیگران را همچون همسان‌هایی ببینند که ارزش احترام اخلاقی و عقلانی را دارا هستند، آدم تفهم به‌ندرت انتقاد را به شکل سازنده می‌پذیرد. چرا حرف یک اححم یا یک ابزار را جدی بگیریم؟ چرا تلاش کنم به دیدگاه‌های انتقادی آن‌ها درباره خودم توجه کنم؟ به احتمال زیاد تفهم یا انتقاد را رد می‌کند، مقابله‌به‌مثل می‌کند، بلف می‌زند و با داد و هوار بیرون می‌رود؛ یا لیخند زده و چاقو را عمیق‌تر فرو می‌کند.

دیگر دزایل اخلاقی تا این حد در برابر خودشناسی نافرمان نیستند. به‌عنوان مثال ریاکاری گوش‌های شخص را به روی اتهامات ریاکاری نمی‌بندد. حرص و طمع باعث نمی‌شوند به‌طور مشخص نتوانیم به طمع‌کاری‌بودن خود فکر کنیم. اما طبیعت تفهم گوش نکردن است.

اگر ذات تفهم بودن ارزش قائل نشدن برای نظرات اطرافیانمان باشد، احتمالاً راه مخفی به‌سمت خودشناسی را پیدا کرده‌ایم: به خودتان نگاه نکنید، به دیگران نگاه کنید. به‌جای زل زدن به آینه، روی خود را برگرزانید و به رنگ‌هایی که جهان را رنگ‌آمیزی کرده‌اند توجه کنید. آیا دور و بصرتان پر است از آدم‌های اححم و بی‌هویت؟ آدم‌های بدسلیقه‌ای که امیال اححمانه دارند؟ آدم‌های حوصله‌سربری که لیاقت توجه شما را ندارند؟ آدم‌هایی که می‌توان به‌راحتی آن‌ها را شناخت؟ آدم‌های جابلوس، متکبر، گنده‌دماغ، وحتی، کله‌پوک و بیشعورهای از خود راضی و، از همه مهم‌تر، آدم‌های تفهم؟

اگر بیشتر مواقع جهان را این شکلی می‌بینید، خبرهای بدی برایتان دارم. شما احتمالاً تفهم هستید. جهان در نظر بیشتر مردم این شکلی نیست، و جهان واقعاً این‌طور نیست. شما نگاه درستی به جهان ندارید. شما فردیت و قابلیت‌های اطرافیان را نمی‌بینید.

من تصویری که از پشت عینک تفهیمی می‌بینم با بیشترین جزئیات تصویر کردم، اما فکر می‌کنم جنبه‌هایی از آن برای تمام ما، به‌جز تفهم‌های تمام‌عیار، آشنا هستند (که آن‌ها هم عملاً مشکلات خاص خودشان را دارند، زیرا به‌راحتی در گیر امیال و عقاید دیگران می‌شوند). هم ما لحظه‌های تفهیمی خودمان را داریم.

اما هر چند وقت یک‌بار غرق در تفهیمی می‌شوید؟ اگر هم ما تا حدودی تفهم و تا حدودی تفهم باشیم، شما در کجای این گستره ایستاده‌اید؟ برای بازانده‌بشی، سعی کنید از خودتان پرسید هر چند وقت یک‌بار احساس می‌کنم در حال نگاه کردن به جهان از پشت عینک تفهیمی هستم؟ اما متأسفانه مردم در این قسم

۷/۱/۳۱ در حضور اعضای کمیسیون و در محل اداره اوقاف و امور خیریه باز و قرائت خواهد شد و حضور پیشنهاد دهندگان در جلسه مزایده آزاد است.

۱۲.مدیران و کارکنان سازمان اوقاف و امورخیریه و شرکت ها و موسسات وابسته به آن و همچنین متولیان، نظار و مباشرین و امنای موقوفات و بقاع متبرکه و و کلای آنان و وابستگان درجه اول آنان حق شرکت در این مزایده را ندارند.

۱۳.جهت شرکت در مزایده تکمیل فرم مخصوص مزایده الزامی است.

۱۴.برنده مزایده موظف است مبلغی معادل ۳ماه اجاره بهای پیشنهادی را بدو تنظیم اجاره نامه به عنوان تضمین پرداخت به موقع اجاره بهاطی فیش صادره بحساب موقوفه واریز نماید

۱۵- شماره تلفن ۳۴۴۴۱۳۲۸ در مهلت مزایده در ساعات اداری آماده پاسخگویی میباشد

ردیف	کد	قیمت پایه کارشناسی(ماهانه)	مبلغ سپرده واریزی(ریال)	موقوفه	آدرس	متراز
۱	۱۵	۳۱۲۵۰۰ریال	۳۷۵۰۰۰ریال	مرحوم غفاری	ماکو محله نولوق	(مسکونی۱۸ متر مربع)
۲	۳	۹۳۷۵۰۰ریال	۱۱۲۵۰۰ریال	مسجد حضرت رفیه(س)	ماکو خانه های سازمانی	۶متر مربع
۳	۳	۱۷۵۰۰۰ریال	۲۱۰۰۰۰ریال	مسجد محله تازه	ماکو محله تازه	۴۶مربع
۴	۱۴	۸۰۰۰۰۰ریال	۹۶۰۰۰۰ریال	مسجد محله تازه	ماکو محله تازه	۳۸متر مربع
۵	۹	۱۶۰۰۰۰۰ریال	۱۹۲۰۰۰۰ریال	پلاک ۱۰۰۲	ماکو محله تازه	۲۴۵مترمربع
۶	۱	۷۵۰۰۰۰ریال	۹۰۰۰۰۰ریال	مشهدی حسین رندی	ماکو روستای رند	۱۲ متر مربع
۷	۱	۳۷۵۰۰۰ریال	۶۴۵۰۰۰ریال	حسینیه سالار شهیدان	ماکو مسکن	۲۷متر مربع
۸	۱	۲۱۸۷۵۰۰ریال	۲۶۲۵۰۰۰ریال	مسجد امام رضا(ع)	ماکو محله قاسم آباد	۱۹متر مربع
۹	۱	۴۱۲۵۰۰۰ریال	۴۹۵۰۰۰۰ریال	مسجد روح الله	ماکو قره کوبری	۴۰متر مربع
۱۰	۴	۵۰۰۰۰۰۰ریال	۰۰۰۰۰۰۰۰ریال	مسجد ولیعصر بلوار	ماکو بلوار رسالت	۲۵متر مربع
۱۱	۱۷	۳۱۸۷۵۰۰ریال	۳۸۲۵۰۰۰ریال	مسجد ولیعصر بلوار	ماکو بلوار رسالت	۱۰متر مربع

اداره اوقاف و امور خیریه شهرستان ماکو

مَنَافِعُ اللَّهِ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ قَلَّا مَنَسِكُ لَهَا
درو که خدا از رحمت به نفعی مردم بگشاید
هیچ‌کس نتواند بیندند

تجارت روزانه
ayateroshan

بنام خدا
أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ
پناه می‌برم به خدا که از جاهلان باشم

ayateroshan
سوره مبارک بقره ۶۷-

از یک شوبسگیل- اگر فکر می‌کنید تمام اطرافیان‌تان تحمل‌ناپذیرند، احتمالاً مشکل از خودتان است

می‌خواهم در مورد کاری با شما صحبت کنم که احتمالاً امروز صبح انجام داده‌اید: در آینه نگاه کنید و از خود پرسید من آدم تفهیمی هستم؟

این سؤال به نظر معقول و موجه است. احتمالاً تفهم‌های اصیل و ثابی در جهان وجود دارند و احتمالاً بسیاری از آن‌ها خود را از لحاظ اخلاقی بسیار پالا یا حداقل متوسط می‌دانند. آن‌ها از نظر خودشان تفهم نیستند، زیرا خودشناسی تفهم‌ها امری دشوار و سخت‌یاب است.

سین وزیر روان‌شناس پردیس دیویس در دانشگاه کالیفرنیاست. او معتقد است ما تمایل داریم شناختی خوب از خصلت‌های شخصیتی خود داشته باشیم، حال‌آنکه آن خصلت‌ها هم از لحاظ ارزشی خشن هستند (خشنی به این معنی که داشتن آن‌ها نه خوب است و نه بد) و هم به شکل صریحی قابل مشاهده‌اند.

مثلاً مردم دوست دارند بدانند پر حرف هستند یا کم حرف. پر حرف بودن یا ساکت بودن هر دو کم‌ویش خوب هستند، و به‌هرحال درجه پر حرفی شما برای دیگران کاملاً ملموس است. در مورد پر حرفی، خودسنجی تقریباً با هم‌سنجی و ارزیابی‌های عینی متناظر است.

در سوی دیگر، خلاقیت خصلتی است که بار ارزشی بسیار بیشتری دارد و ارزیابی آن نیز به‌مراتب دشوارتر است؛ همه دوست دارند خود را خا ق و هیترک بدانند. طبق مدل وزیر، همخوانی بسیار ضعیفی بین خودسنجی، هم‌سنجی و گوشش روان‌شناسان در ارزیابی عینی خلاقیت وجود دارد.

در رابطه با تفهیمی تصور می‌کنم هیچ‌گونه ارتباطی بین نظر شخصی افراد و درج واقعی آن وجود ندارد. ممکن است بعضی از تفهم‌های سرکش به تفهم بودن خود واقف باشند، اما بعضی دیگر ممکن است خود را کاملاً محشر و معر که بدانند. ممکن است بعضی از انسان‌های تفهم کاملاً بر تفهم بودن خود واقف باشند، درحالی‌که ممکن است بعضی دیگر از آن‌ها خود را از لحاظ اخلاقی به‌شدت دست‌کم بگیرند.

یک مانع دیگر نیز بر سر راه خودشناسی تفهم‌ها وجود دارد و آن اینکه حداقل هنوز درک خوبی از ذات تفهیمی نداریم. نامی علمی و رسمی وجود ندارد که با کاربری وسیع و عمومی این واژه در مورد تفهیمی‌های مختلف مطابقت داشته باشد؛ شخصی که در صف بدون نوبت جلوی شما می‌ایستد، معلمی که با بی‌اعتنایی دانش‌آموزان را تحقیر می‌کند، و همکاری که هر بر‌خورد جزئی را به یک صحنه تبرد بدل می‌سازد.

مفهوم مرتبط دیگر مفهوم بیشعور است، مفهومی که اخیراً آرن جیمز فیلسوف از دانشگاه آروین کالیفرنیا آن را بررسی کرده است. براساس نظریه جیمز، بیشعورها افرادی هستند که به خود اجازه می‌دهند براساس یک استحقاق تئیت‌شده از مزایای خاصی نسبت به دیگران لذت ببرند. اگرچه این حالات روابط نزدیکی با تفهیمی دارد، اما بازهم کاملاً یکی نیستند. یک فرد می‌تواند به‌خاطر رفتار گستاخانه و توهین‌آمیزش تفهم باشد حتی اگر سودی از این رفتار عایدش نشود.

با این همه موانعی که بر سر راه قرار دارد، تفهیمی که می‌خواهد متحول شود چه کاری باید انجام دهد؟

اولین گام برای رسیدن به جواب این است که تعریفی دقیق از معنای تفهم بودن ارائه دهیم. پیشنهاد من این است که تفهم بودن باید به‌عنوان مقوله‌ای پذیرفته شود که به‌طور خاص ارزش مطالعات علمی را دارد. واژه تفهم مناسب و سودمند است. این واژه پدیده‌ای بسیار واقعی را در خود جای داده است که هیچ مفهوم دیگری در روان‌شناسی کاملاً آن را رد نمی‌گیرد. تفهم‌ها افرادی

آگهی مزایده

اداره اوقاف و امور خیریه شهر ستان ماکو در نظر دارد رقبات تجاری و مسکونی این حوزه اوقافی را به شرح جدول ذیل با شرایط ذیل به اجاره واگذار نماید:

- مدت اجاره از تاریخ تنظیم سنداجاره به مدت ۱ سال کامل شمسی خواهد بود.
- قیمت پایه اجاره سالیانه / ماهیانه برابر نظریه کارشناس رسمی داد گستری مبلغ طبق جدول زیر می باشد.
- پیشنهاد دهندگان باید مبلغ به عنوان سپرده شرکت در مزایده از طریق فیش بانکی صادره از سامانه جامع سازمان اوقاف و امورخیریه (که از امور مالی اداره قابل دریافت است) نزد بانک ملی و یا شعبات قرض الحسنه راسخون واریز و فیش بانکی را ضمیمه پیشنهاد خود نموده و از تاریخ ۱۶/۰۱/۱۴۰۰ تا پایان وقت اداری روز دوشنبه مورخه ۱۴۰۰/۰۱/۳۰ به دبیرخانه اداره اوقاف و امورخیریه واقع در سایت خیابان آزادی جنب شبکه بهداشت اداره اوقاف و امور خیریه ماکو تسلیم و رسید دریافت دارند.
- پیشنهادات باید صریح و روشن و در پاکت سر بسته منضم به فیش سپرده به اداره اوقاف و امورخیریه تحویل داده شود. به پیشنهادات فاقد فیش بانکی، مبهم، مشروط، مخدوش و خارج از موعد ترتیب اثر داده نخواهد شد.
- اداره اوقاف و امورخیریه در رد و یا قبول هریک از پیشنهادات مجاز و مختار خواهد بود.
- اگر برنده مزایده تا یک هفته پس از ابلاغ این اداره حاضر به تنظیم سنداجاره نگردد، سپرده وی به نفع موقوفه ضبط و اگر نفرات بعدی به ترتیب اولویت آماده تنظیم سنداجاره به میزان پیشنهاد نفر اول گردد، برنده مزایده شناخته خواهد شد.